

"انتخابات" چیزی را به نفع مردم تغییر نخواهد داد

پرده نخست نمایش انتخاباتی رژیم استبدادی جمهوری اسلامی با ثبت نام کاندیداهای ریاست جمهوری پس از ۵ روز با صحنه‌هایی خنده‌آور و تماشایی به پایان رسید. در آغاز، کلاه مخملی‌ها، کفن‌پوش‌ها، باجی خانم‌های حزب‌اللهی و دیگر اجزا و عناصر بی‌طبقه‌ی وابسته به باندهای حکومت اسلامی در وزارت کشور حضور یافتند تا با قیافه‌های عجیب و غریب خود، توجه امت حزب‌الله را به "حماسه سیاسی" که در حال رخ دادن است، جلب کنند. در پی آن سرشناس‌ترین جنایتکاران از قماش فلاحیان و پورمحمدی ظاهر شدند و سرانجام نوبت به رهبران سیاسی آن‌ها، بازیگران اصلی صحنه رسید که در واپسین ساعات و دقائق آخرین روز، در حالی که جمعیت‌هایی "خودجوش" از هوراکشان آن‌ها را همراهی کردند، وارد صحنه شدند و با ثبت نام، آمادگی خود را برای بر عهده گرفتن پست ریاست جمهوری اسلامی، اعلام نمودند.

ثبت نام به پایان رسید و اکنون نوبت شورای نگهبان است تا چند نفری را که قرار است، صاحب صلاحیت تشخیص دهد، در پرده دوم به جلو صحنه بفرستد.

با تمام صحنه‌سازی‌ها و مقدمه‌چینی‌ها چنین به نظر می‌رسد که باز هم مشکلی در اجرای این نمایشنامه بروز کرده است. کشمکش‌های درونی باندهای وابسته به جمهوری اسلامی با وارد شدن هاشمی رفسنجانی به صحنه، یک بار دیگر از هم اکنون خیمه‌شببازی انتخاباتی رژیم را با معضلی جدید روبرو کرده است.

گرچه در یک نظم استبدادی، جایی که آزادی‌های سیاسی و حقوق دمکراتیک مردم از آن‌ها سلب

در صفحه ۲

ستون مباحثات

در افغانستان دین
علیه زنان جنایت می‌کند،
دولت حمایت می‌کند

در صفحه ۱۰

خلاصه‌ای از

اطلاعه‌های سازمان

در صفحه ۱۱

مراسم‌های اول ماه مه و پس‌رفت‌هایی که باید ریشه‌یابی شوند

طبقه کارگر ایران امسال در شرایطی به استقبال اول ماه مه روز جهانی کارگر رفت که طبقه سرمایه‌دار و رژیم سیاسی پاسدار منافع این طبقه، فاجعه‌بارترین شرایط اقتصادی و معیشتی و دشوارترین شرایط اجتماعی را بر کارگران و خانواده‌های کارگری تحمیل نموده است.

تورم افسار گسیخته، گرانی سرسام‌آور و بی‌سابقه کالاها و خدمات مورد نیاز کارگران، دست‌مزددهائی که به یک چهارم خط فقر نمی‌رسند، فقر و فلاکت فوق‌العاده‌ای را بر کارگران تحمیل نموده و روزگار میلیون‌ها تن را به تباهی کشانده است. اخراج‌های پی در پی و بی‌کارسازی‌های گسترده که رقم بیکاران را به بالای هشت میلیون رسانده است، قراردادهای موقت، سفید امضا و پیمانی، کمترین ضمانت شغلی برای کارگران شاغل باقی نگذاشته و چماق اخراج و بی‌کاری چون اختاپوسی دهشتناک، زندگی کارگران و خانواده‌های کارگری را فوق‌العاده بی‌ثبات و بی‌آینده ساخته و آن را در لایه‌ی ضخیمی از استرس و اضطراب شبانه روزی فرو برده است. افزون بر این فشارها، سرکوب و آزار و فشارهای دستگاه امنیتی علیه کارگران، علیه فعالان کارگری و اعضای خانواده آن‌ها و علیه تشکل‌های کارگری و تشکل‌های فعالان کارگری نیز به مراتب افزایش یافته است. بسیاری از کارگران پیشرو و رهبران کارگری اخراج شده و در زندان‌ها یا بیرون از زندان، دانماً تحت فشار و تعقیب و پی‌گرد قرار دارند. کارگران ایران همچنان از تشکل‌های طبقاتی خود محروم‌اند و آن دسته از تشکل‌هایی که در طی یک دهه اخیر و در جریان رشد جنبش کارگری بوجود آمده‌اند، از همه سو تحت فشار هستند. ارتجاع حاکم همپای سرکوب مستقیم و بیرحمانه کارگران پیشرو و تشکل‌های کارگری و فعالان کارگری، به انواع تلاش‌های رذیلانه برای داغان کردن و از هم پاشاندن این تشکل‌ها متوسل شده است. طبقه حاکم، استثمار و بی‌حقوقی و انواع فشار علیه کارگران را به نحو بی‌سابقه‌ای تشدید نموده است. در آستانه اول ماه مه، دستگاه سرکوب و پلیسی رژیم، ده‌ها کارگر پیشرو و فعال کارگری را احضار و بازداشت نمود و یا آن‌ها را مورد تهدید قرار داد که در فکر برگزاری مراسم اول ماه مه نباشند و در چنین مراسم‌هایی شرکت نکنند. احضار و بازداشت و تهدید که پیش از اول ماه مه تشدید گشته بود، پس از آن نیز ادامه یافته است.

در صفحه ۳

فجایعی را که حکومت اسلامی حماسه می‌خواند

غیرقابل مهار، آتش‌فشانی سوزان که از ظلم تنها خاکستری ماند. و رودی شوند زلال، رودی که تمامی زخم‌های چرکین را شسته و با خود آبادی و آبادانی به همراه آورد.

اگرچه دیدار "جغد شوم" برای ما عادت شده است، اما اکنون دیگر صحبت از گران شدن دو درصد و پنج درصد و حتا ده درصد نیست. به یکباره روغن خوراکی نایاب می‌شود و حالا باید یا در صف‌های طولانی در انتظار نشست و آن را چهل درصد گران‌تر از روز قبل خرید و یا

در صفحه ۷

گرچه چند صبحی از آغاز بهار و سال نو نگزشته است، اما غول گرانی و تورم آن‌چنان سهمگین همه چیز را در سیاهی و نگون‌بختی غرق نموده که لبخندها نشکفته، به تبسمی درآورد تبدیل شدند. شلاق تورم و گرانی، اثر تنفرآور فقر را همچون داغی بر چهره‌ی کارگران و زحمتکشان نشانده است. شلاقی که خشم را در چشم‌های کارگران شعله‌ور ساخته و می‌خواهد بندهای اسارت و بندگی را در آتش این خشم بسوزاند. زنه‌ار که این دستان تهنی از نان اگر به هم زنجیر شوند، کوهی گردند غیرقابل رسوخ، طوفانی شوند ویران‌گر و

یادداشت‌های سیاسی

قامت بلند کارگران مس خاتون آباد در اعتصاب

۱۴

مرگ بیش از هزار کارگر بنگلادشی در زیر آوار نظم سرمایه

۱۲

"انتخابات" چیزی را به نفع مردم تغییر نخواهد داد

شده، انتخابات پوچ و بی‌معناست و توده‌های مردم هیچ نفع و نقشی در آن ندارند، اما به ویژه در شرایطی که رژیم حاکم با تضادها و بحران‌های حاد درگیر باشد، می‌تواند به عرصه درگیری و کشمکش شدید میان گروه‌ها و دستجات درونی طبقه حاکم تبدیل گردد. معضل جمهوری اسلامی هم در برگزاری "انتخابات" جدید از همین جا برمی‌خیزد که نظم اقتصادی - اجتماعی حاکم بر ایران با بحران‌های سخت و ناعلاج روبروست. تمام تلاش رژیم و جناح‌های آن برای غلبه بر این بحران‌ها به شکست انجامیده است و نارضاقتی توده مردم از وضع موجود به عامل تهدیدکننده‌ای علیه کل نظام تبدیل شده است. در یک چنین شرایطی است که تضادها و اختلافات درونی طبقه حاکم و دار و دسته‌های سیاسی که این طبقه را نمایندگی می‌کنند، تشدید شده و "انتخابات" به عرصه تسویه حساب‌های جناحی همراه با تنش و درگیری مبدل شده است. اوضاع در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ بر این منوال بود و به رغم تلاش جریان مسلط در حاکمیت برای مهار اوضاع و جلوگیری از تکرار آن در خرداد ماه سال جاری، معضل پیشین رژیم همچنان پابرجا مانده است.

آنچه که محاسبات و برنامه‌ریزی‌های جناح موسوم به اصول‌گرا را در یک لحظه بر هم زد، ورود ناگهانی رفسنجانی به عرصه رقابت‌های جناحی در دقایق پایانی مهلت ثبت نام کاندیداها بود. خامنه‌ای و جریان موسوم به اصول‌گرا تا آخرین روز مهلت ثبت نام تصور می‌کردند که احتمالاً تنها مشکلی که با آن روبرو هستند، کاندیدای احمدی‌نژاد، مشتایی است که آن را هم به هر شکل که باشد برطرف می‌کنند و بالاخره از میان ولایتی و قالیباف یکی را در پست ریاست جمهوری قرار می‌دهند. اما اکنون که علاوه بر مشتایی، هاشمی رفسنجانی نیز به صحنه آمده و گروه‌هایی از درون خود اصول‌گرایان جلیلی را کاندیدای خود کرده‌اند، وضعیت پیچیده‌ای را برای اکثریت جریان اصول‌گرا پیش آورده است که تا پیش از این، انتظارش را نداشت. واقعیتی که ولایتی آشکارا به آن اشاره کرد و در گفتگوی با خبرنگاران گفت: "صحنه تا امروز برای ما کاملاً روشن نبود. فکر نمی‌کردیم نیم ساعت آخر ثبت نام، چنین هجومی شود. ما همه باید به انسجام برسیم تا امکان اداره این وضعیت، تحت مدیریت رهبر انقلاب را پیدا کنیم."

از این گفتار آشکار است که اوضاع نه فقط برای گروه‌های موسوم به اصول‌گرا، بلکه شخص خامنه‌ای و برنامه‌ریزی قبلی آن‌ها در محدوده‌های مخاطره‌آمیز شده است و برای این که بتوانند از پس رقیب جدید و عواقب سیاسی احتمالی آن برآیند، باید تحت رهبری خامنه‌ای به برنامه‌ریزی تازه‌ای بپردازند. چرا که برخلاف مورد مشتایی نمی‌توانند به سادگی هاشمی را رد صلاحیت کنند و از آن مهم‌تر این که با توجه به وضعیت بحرانی و از هم گسیخته رژیم، او می‌تواند به محوری برای گرد آمدن تمام اپوزیسیون‌های قانونی و نیمه قانونی رژیم و حتی بخش‌هایی از مردم ناراضی از وضع موجود باشد.

سنتی و عقب‌مانده شهرهای کوچک حساب کنند. چون علاوه بر آنچه که گفته شد، هم اکنون بخش وسیعی از آن‌ها طرفدار دار و دسته احمدی‌نژادند که با رد صلاحیت مشتایی حتماً می‌توانند به نیروی مخالف جریان خامنه‌ای و اصول‌گرا تبدیل شوند. بنابراین نگرانی خامنه‌ای و دستجات وابسته به او از مسایلی که در جریان این انتخابات و نتایج آن می‌تواند پیش آید، بی‌پایه نیست. آنها فقط می‌توانند به اتکای تشکیلات و امکانات وسیعی که در اختیار دارند، روی جمعیت محدودی از روستاییان و خرده بورژوازی سنتی شهرهای کوچک به اضافه نیروهای سرکوب، برخی نهادها و مؤسسات بوروکراتیک و بخشی از دستگاه روحانیت حساب کنند و در نتیجه ناگزیرند بیش از گذشته در اندیشه افزودن و کاستن آراء، حتماً در رقابت‌های درونی خود گردند. اما در عرصه رقابت و کشمکش‌های حادی که می‌تواند در جریان این انتخابات پیش آید، رقیب اصلی خامنه‌ای و اصول‌گرایان وی، ائتلافی از گروه‌های قانونی و حتی غیر قانونی بورژوازی تحت رهبری هاشمی رفسنجانی است.

رفسنجانی شخصاً از نفوذ و اعتباری برخوردار نیست که بتواند خطری برای خامنه‌ای و دار و دسته‌های وابسته به او باشد. توده‌های مردم ایران نیز از ماهیت و عملکرد او آگاهند و می‌دانند که هاشمی رفسنجانی نقش بسیار مهمی در سرکوب‌ها، دزدی‌ها و غارت‌های دو دهه‌ی نخست استقرار جمهوری اسلامی داشته است، لذا در میان توده مردم نفوذ و پایگاهی ندارد. از جهت برنامه‌های نیز پوشیده نیست که او چیزی جز برنامه و سیاست‌های شکست خورده دوره ریاست جمهوری‌اش در چنته ندارد. او، اما اکنون نه به عنوان شخص رفسنجانی، بلکه نماینده گروه‌هایی وارد صحنه شده است که اصلی‌ترین آن‌ها، گروه‌های موسوم به اصلاح‌طلب اند. از آنجایی که گروه‌های "اصلاح‌طلب" تحت شرایط کنونی نمی‌توانند خودشان مستقیماً وارد صحنه شوند، او را به جلوی صحنه رانده‌اند و خود در پشت سر او قرار گرفته‌اند. حمایت بی قید و شرط گروه‌های "اصلاح‌طلب" از وی، بیانگر همین واقعیت است. هنوز چند ساعتی از ثبت نام هاشمی رفسنجانی نگذشته بود که "شورای مشورتی اصلاح‌طلبان" تحت رهبری خاتمی، با صدور بیانیهای حمایت بی قید و شرط و هم‌جانیه خود را از وی اعلام نمودند. از طرفداران خود خواستند از او حمایت کنند و با ستادهای انتخاباتی‌اش همکاری نمایند.

در این بیانیه آمده است: "این شورا ضمن ابراز خوشوقتی فراوان از ورود جناب آقای هاشمی رفسنجانی به عرصه انتخابات، این اقدام فداکارانه را فرصتی ملی و فراجناحی دانسته و آمادگی شخصیت‌ها و گروه‌های اصلاح‌طلب را در حمایت هم‌جانیه از ایشان اعلام می‌دارد." این حمایت وزن و اعتباری به هاشمی می‌دهد که خود آن را نداشت. چرا که با این حمایت او می‌تواند روی حمایت قشر خرده‌بورژوازی مرفه شهری و گروه‌هایی از روشنفکران که حد و حدود مطالبات آن‌ها از محدوده‌های نظم موجود فراتر نمی‌رود حساب کند. چون این قشر از خرده بورژوازی عمدتاً پایگاه اجتماعی اصلاح‌طلبان دولتی است.

علاوه بر این برخی از گروه‌های اپوزیسیون در صفحه ۹

وضعیت خامنه‌ای و جناح اصول‌گرای او از جهات مختلف وخیم است. تمام سیاست‌های آن‌ها با شکست روبرو شده است. در نتیجه تشدید و تعمیق بحران‌های موجود، پایگاه توده‌ای محدودی که در میان اقشار سنتی و عقب مانده جامعه داشتند، محدودتر شده است. حتی بخش‌هایی از بورژوازی بخش خصوصی در نتیجه بحران‌های موجود، به ویژه بحران اقتصادی و تنش‌های بین‌المللی رژیم، با ادامه سیاست‌های تکنونی موافق نیستند و گاه در مقابل آن‌ها قرار گرفته‌اند. توده‌های کارگر و زحمتکش و همچنین بخش‌هایی از خرده بورژوازی نیز در کل، علیه نظم موجودند و هیئت حاکمه را مسبب و مسئول وضعیت فاجعه‌بار خود می‌دانند. سواهی همی این موارد، هیئت حاکمه و جناح اصول‌گرای آن هیچ برنامه و سیاستی برای مقابله با بحران‌های موجود ندارد. در دوره‌های گذشته، رژیم و جناح‌های آن لاقول برای فریب مردم ناآگاه و یا کشاندان بخش‌هایی از مردم به پای صندوق رأی ولو با توجیه انتخاب میان بد و بدتر، شعارها و برنامه‌هایی داشتند. هاشمی رفسنجانی با شعار سازندگی و ادعای سر و سامان دادن به اوضاع اقتصادی و ترمیم خرابی‌های ناشی از جنگ بر سر کار آمد. خاتمی شعار آزادی را علم کرد و احمدی‌نژاد هم ادعای عدالت و مبارزه با فساد داشت. اکنون دیگر نه فقط این شعارها و ادعاها رنگ باخته است، بلکه کاندیداهای گروه‌های وابسته به رژیم در حد شعاری که بتواند حتی بخش کوچکی از مردم را به سوی خود جلب کند، حرفی برای گفتن ندارند.

این واقعیت را به وضوح می‌توان در اعلام به اصطلاح برنامه و مواضع ولایتی و قالیباف دید که تا این لحظه اصلی‌ترین کاندیداهای اکثریت اصول‌گرایان هستند.

ولایتی در بیانیه‌ای که انتشار داد، گفت: "امروز بیش از هر زمان دیگر به دولتی با ویژگی‌های متفاوت و متناسب شرایط امروز نیازمندیم تا بتواند نابسامانی‌های داخلی از جمله حوزه اقتصادی و اجتماعی و مشکلات سیاست خارجی را با سرپیچندگی حل کند." بله! او می‌پذیرد که "نابسامانی" تمام عرصه‌های داخلی و خارجی را فرا گرفته است. اما چون راه حل مشخصی ندارد، فقط این می‌ماند که تمام این نابسامانی‌ها "با سرپیچندگی حل شود." و "با در پیش گرفتن یک سیاست منطقی و برخوردار از پشتوانه کارشناسی توانمند، می‌توان بر بسیاری از مشکلات فائق آمد." و راه حل آخر هم این است که دولت "خدا ترس، متدین، تجربه‌دار، متخصص، معتدل و مشورت‌پذیر" باشد. اما از تمام این حرف‌ها نه نان و کار برای توده زحمتکش درمی‌آید، نه راه حلی برای غلبه بر تورم و نه حتی تعدیل یکی از بی‌شمارترین بحران‌های رژیم. مقتضی‌تر از او میثاق‌نامه قالیباف است که اعلام می‌کند، آمده است تا "در ایران هیچ کودکی دیگر گرسنه سر به بالین نگذارد، جوانانش سرگردان یک شغل با عزت نباشند، هیچ پدری خجلت‌زده خانواده‌اش نباشد و یا بالاخره در آن حرف زدن تمام شده باشد." اما چگونه؟ قالیباف دیگر حرفی برای گفتن ندارد. او اگر راه حل می‌داشت، لاقول کاری برای کودکان خیابانی تهران کرده بود.

با این اوصاف روشن است که آن‌ها در رقابت‌های درونی رژیم به دشواری می‌توانند حتی بر روی پایگاه سنتی خود در روستاها و قشر

مراسم‌های اول ماه مه و پس‌رفت‌هایی که باید ریشه‌یابی شوند

علی‌رغم این شرایط سخت و فوق‌العاده دشواری که تأثیرات زیان بخش و مستقیمی بر مبارزات کارگری و برگزاری مراسم‌های اول ماه مه بر جای می‌گذارد، اما کارگران ایران باز هم با شور و علاقه به استقبال روز جهانی کارگر شتافتند و هرچند در ابعاد محدودتر و در اندازه‌ای کوچکتر از سه چهارسال گذشته، در اشکال مختلفی روز جهانی کارگر را گرامی داشتند و همبستگی طبقاتی خویش را با کارگران جهان و مبارزه آن‌ها علیه نظم موجود، اعلام نمودند.

مراسم‌های اول ماه مه

در تهران مؤثرترین و برجسته‌ترین مراسم بزرگداشت اول ماه مه، توسط سندیکای کارگران شرکت واحد برگزار شد. روز چهارشنبه یازده اردیبهشت برابر با اول ماه مه، اعضای سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه، به‌رغم فشارها و تهدیدات دستگاه امنیتی و اطلاعاتی رژیم و به‌رغم عواقبی که این حرکت می‌توانست برای فعالان سندیکا در پی داشته باشد، در اولین ساعات کاری در جمع همکاران خود حضور یافتند تا با پخش شیرینی در میان آن‌ها، روز کارگر را گرامی بدارند. اما این اقدام اعضای سندیکا، با مخالفت شدید کارفرما و عوامل حراست روبرو گردید. آنان به قصد ارباب کارگران و ایزوله ساختن فعالان سندیکا، پیوسته از این فعالان عکس و فیلم تهیه می‌کردند، اما این ترفند نه فقط نتوانست مانع پیوستن کارگران به جمع فعالان سندیکا شود، بلکه کارگران به گرمی از نمایندگان واقعی خود استقبال کردند و با صرف شیرینی و گفتگو در مورد مسائل کارگری، روز جهانی کارگر را گرامی داشتند. اعضای سندیکای کارگران شرکت واحد، در ادامه این اقدام ابتکاری، در چندین پایانه اتوبوس‌رانی و در جمع کارگران حضور یافتند و ضمن دیدار و گفتگو با کارگران، روز کارگر را گرامی داشتند و بالاخره با حضور در پایانه آزادی که یکی از بزرگترین پایانه‌های اتوبوس‌رانی تهران است، با استقبال گرم و پر شور و تجمع رانندگان و همکاران خود مواجه شدند. کارگران شرکت واحد با انجام راهپیمایی در محل پایانه آزادی، خواستار آزادی رضا شهبانی عضو هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد شدند و با حمل پلاکارد بزرگی که اول ماه مه را از طرف سندیکای کارگران شرکت واحد تبریک گفته بود، مراسم روز جهانی کارگر را برگزار نمودند. اعضای سندیکای کارگران شرکت واحد در ادامه اقدام ابتکاری و جالب خود به دیدار کودکان کار رفتند و مورد استقبال این کودکان و مسئولین "جمعیت کودکان کار" قرار گرفتند و باپخش شیرینی و سرودخوانی به مناسبت اول ماه مه، این روز را گرامی داشتند.

در تهران مراسم دیگری نیز به ابتکار هماهنگ کنندگان طومار ۳۰ هزار نفری در شکل تجمع اعتراضی در برابر مجلس برگزار گردید. در این تجمع، ده‌ها تن از کارگران شاغل و بازنشسته از کارخانه‌های مختلف از جمله ایران خودرو، کیمیدارو، کشتی سازی، پارس

الکترونیک، مینو، صنایع فلزی، لاستیک البرز، پتروشیمی و برخی دیگر از کارخانه‌ها برگزار گردید. اجتماع کنندگان با در دست داشتن پارچه نوشته‌هایی که بر آن اختلاف فاحش خط فقر و حداقل دستمزدها و نیز شعارهایی در گرامی‌داشت اول ماه مه و اتحاد کارگران نوشته شده بود، نسبت به مصوبه شورای عالی کار مبنی بر افزایش ۲۵ درصدی حداقل دستمزدها اعتراض نموده خواستار لغو این مصوبه و افزایش دستمزدها بر پایه نرخ تورم واقعی و سبب هزینه‌های کارگری شدند. همچنین یک روز قبل از اول ماه مه بیش از هزار تن از کارگران شرکت‌های زیر مجموعه صدرای بوشهر با خواست پرداخت سه ماه دستمزد معوقه، لغو قراردادهای پیمانی و انعقاد قرارداد مستقیم به صورت یکپارچه دست از کار کشیدند. تهدیدات و فشارهای کارفرما و عوامل آن برای شکستن اعتصاب به جایی نرسید و اعتصاب، روز یازده اردیبهشت روز جهانی کارگر نیز ادامه یافت. کارگران اعتصابی نسبت به ساعات کار، فشار کار و عدم ایمنی محیط کار و نیز عدم پرداخت به موقع دستمزدها اعتراض نموده خواستار پرداخت مطالبات معوقه خود شدند. این کارگران هم‌زمان با اعتصاب یکپارچه خود، بیانیه کوتاهی نیز به مناسبت روز جهانی کارگر انتشار دادند که در آن ضمن گرامی‌داشت اول ماه مه، بر همبستگی و هم‌صدایی کارگران در مبارزه علیه سرمایه‌داران و برای تحقق مطالبات کارگری تأکید شده است. کارگران پارس جنوبی نیز به مناسبت اول ماه مه مراسمی در بندر سیرف برگزار نمودند. در این مراسم در مورد روز جهانی کارگر سخن‌رانی شد و کارگران در مورد مشکلات و مطالبات خود به بحث و گفتگو پرداختند. این مراسم با جشن و پایکوبی خاتمه یافت.

در کردستان نیز به‌رغم احضار و تهدید و بازداشت بسیاری از فعالان کارگری، در پاره‌ای از شهرهای این استان نیز مراسم‌هایی به مناسبت اول ماه مه برگزار شد. در سنجق با وجود شرایط فوق‌العاده پلیسی و امنیتی و حضور چشمگیر نیروهای سرکوب در داخل شهر، صدها تن از کارگران و مردم آزادی‌خواه این شهر، روز چهارشنبه یازده اردیبهشت، با تجمع در میدان غفور، مراسم اول ماه مه را گرامی داشتند. این مراسم که از طرف جمعی از کارگران سنجق فراخوان داده شده بود، ابتدا قرار بود در خیابان فردوسی برگزار شود اما از آنجا که این محل از ساعات اولیه روز به اشغال نیروهای سرکوب و ضد شورش درآمده بود، سازماندهندگان مراسم نتوانستند به موقع کارگران را به سمت میدان غفور هدایت کنند و مراسم اول ماه مه را با برافراشتن پرچم‌ها و پارچه نوشته‌های سرخ و سر دادن شعارهایی چون "کارگر تشکل تشکیل"، "نان مسکن آزادی" و "کارگر زندانی آزاد باید گردد" مراسم خود را برگزار نمایند. مراسم اول ماه مه در سنجق مورد یورش وحشیانه نیروهای سرکوب رژیم قرار گرفت که شماری از شرکت کنندگان در مراسم مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و شمار دیگری

نیز بازداشت شدند.

در سنجق مراسم دیگری نیز در محل سندیکای کارگران خباز این شهر و با حضور نزدیک به صد نفر از کارگران خباز برگزار گردید. در این مراسم، علاوه بر قرائت مقاله‌ای در مورد تاریخچه اول ماه مه، در مورد مشکلات کارگران به ویژه مشکل مسکن نیز بحث و گفتگو به عمل آمد. قطعنامه کارگران خباز سنجق و مریوان به مناسبت اول ماه مه نیز قرائت شد که مورد تشویق و استقبال کارگران قرار گرفت. در این مراسم همچنین بر همبستگی و اتحاد کارگران تأکید شد و با اهدای شاخه گل به برخی از کارگران خباز مراسم به پایان رسید.

در سقز نیز دو مراسم جداگانه به مناسبت اول ماه مه برگزار شد. در شهر سقز به‌رغم تهدید فعالان کارگری که اگر روزیازده اردیبهشت از خانه خارج شوند توسط نیروهای امنیتی دستگیر می‌شوند، اما جمعی از فعالان کارگری این شهر در این روز به طرف پارک کودک و سپس در حالیکه توسط مزدوران امنیتی رژیم تعقیب می‌شدند، به سمت میدان آزادی و میدان هلو دست به راهپیمایی زدند. یکی از مزدوران لباس شخصی به محمود صالحی فعال کارگری حمله‌ور شد که مورد خشم و اعتراض کارگران و همراهان وی قرار گرفت. محمود صالحی در سخنان کوتاهی که در میدان هلو ایراد کرد، به اقصاء اقدامات سرکوب‌گرانه نیروهای امنیتی پرداخت. او گفت "اذیت و آزار مأموران تنها به این دلیل است که ما کارگر هستیم و می‌خواهیم روز جهانی کارگر را برگزار کنیم".

بعداظهر روز یازده اردیبهشت مراسم دیگری نیز در سقز در پنج کیلومتری این شهر در محلی به نام "کافی جشنی" برگزار گردید. این مراسم که جمعی از کارگران و فعالان کارگری در آن حضور داشتند در حالی برگزار گردید که مأمورین رژیم این محل را به محاصره در آورده و برگزار کنندگان مراسم را با دوربین کنترل می‌کردند. در پناه جمعی از فعالان کارگری و اعضای کمیته هماهنگی همراه با تنی چند از کارگران در مراکز کارگری و در میان کارگران خبازی‌ها، کارگران رفت‌گر، کارگران برق، کارگران سد داریان و کارگران ساختمانی حضور یافتند و ضمن گفتگو پیرامون مسائل کارگری و پخش شیرینی در میان کارگران، روز کارگر را گرامی داشتند. در کامیاران نیز روز یازده اردیبهشت به همت یک کمیته برگزار کننده، مراسم اول ماه مه در بیرون از شهر برگزار گردید. در این مراسم پیرامون تاریخچه اول ماه مه، کار کودکان و مسائل و مشکلات کارگری بحث و گفتگو به عمل آمد. مراسم با شعر خوانی و اجرای سرود ادامه یافت و با پخش شیرینی در میان شادی شرکت کنندگان به پایان رسید. در مریوان نیز جمعی از فعالان کارگری این شهر روز یازده اردیبهشت، با حضور در میان کارگران ساختمانی، کارگران خبازی‌های داخل شهر و کارگران کوره‌های آجرپزی، ضمن گفتگو با کارگران و پخش شیرینی، روز جهانی کارگر را گرامی داشتند.

زندان‌ها: امسال نیز مانند سال گذشته و حتا پر شورتر و گسترده‌تر از سال گذشته، بخش دیگری از مراسم‌های اول ماه مه در زندان‌ها برگزار شد. رژیم سرمایه‌داری و ضد کارگری جمهوری

مراسم‌های اول ماه مه و ...

اسلامی، فعالان کارگری و کارگران آگاه و پیشرو را بازداشت و زندانی و علیه آن‌ها پرونده سازی می‌کند تا هرگونه تحرک و تلاش سازمان‌گرا را از آن‌ها سلب و راه هرگونه فعالیتی را به روی آن‌ها مسدود کند. اما کارگران آگاه و پیشرو حتی از درون سیاه‌چال‌های رژیم و در زیر شکنجه و سرنیزه به فعالیت آگاهانه و سازمان‌گرا ولو در چاردیواری زندان ادامه می‌دهند و بر همبستگی خود و کل کارگران ایران با کارگران در سرتاسر جهان تأکید می‌ورزند. کارگران زندانی که در اساس جزء نمایندگان واقعی کارگران ایران هستند، به شیوه‌ها و اشکال مختلفی از صدور اطلاعیه و بیانیه گرفته تا برگزاری مراسم، روز اول ماه مه، روز جهانی کارگر و روز اتحاد مبارزاتی طبقه کارگر جهانی علیه ستم و استثمار و نابرابری را گرامی داشتند. در **زندان اوین** بند ۳۰۵ مراسمی به مناسبت روز جهانی کارگر برگزار شد که با اجرای نمایش، سرودخوانی و سخنرانی همراه بود. رضا شهبانی عضو هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد، در این مراسم به سخنرانی پرداخت. رضا شهبانی ضمن موضع‌گیری علیه سیاست‌های دولت احمدی‌نژاد و همچنین دولت‌های "اصلاحات" و سازندگی، کارگران را به اتحاد و همبستگی و ایجاد تشکلهای مستقل کارگری دعوت کرد. در همین رابطه از طرف "جمعی از زندانیان کارگری و چپ زندان اوین" بیانیه مفصلی به مناسبت اول ماه مه روز جهانی کارگر انتشار یافت که در آن ضمن افشای ماهیت سیاست‌های دولت، جناح‌ها و بازی‌های انتخاباتی حکومت، بر اتحاد و تشکل و استقلال طبقاتی کارگران تأکید و از خواست‌ها و مبارزات کارگران قویاً حمایت شده است. در **زندان گوردهشت** کرج (رجانی شهر) نیز روز یازده اردیبهشت، به همت شاهرخ زمانی کارگر زندانی و دیگر زندانیان سیاسی، مراسمی با حضور نزدیک به هشتاد زندانی در سالن ۱۲ این زندان برگزار گردید. در این مراسم مطالبی در مورد مبارزات طبقه کارگر، وضعیت کنونی طبقه کارگر، جانباختگان طبقه کارگر، تاریخچه اول ماه مه و تاریخ جنبش کارگری ایران و نیز وضعیت معلمان قرائت شد. این مراسم با شعرخوانی و اجرای سرودهای انقلابی همراه بود. یک زندانی نامه‌ای را از زبان پدرش که کارگر کارخانه فولاد اهواز و خطاب به طبقه کارگر نوشته بود قرائت کرد که مورد استقبال قرار گرفت. همچنین دو پلاکارد ویژه اول ماه مه تهیه شده بود که روی آن‌ها نوشته شده بود "کارگران جز زنجیرهای اسارتشان چیزی برای از دست دادن ندارند" و "کارگران جهان متحد شوید!"

در **زندان مرکزی تبریز**، بند کار- درمانی* نیز مراسمی به مناسبت اول ماه مه برگزار شد. محمد جراحی کارگر زندانی، با ارسال پیامی از این بند، روز کارگر را به کارگران و فعالان کارگری منجمله رفقای دربند خود شاهرخ زمانی و رضا شهبانی تبریک گفت. این مراسم با بخش شیرینی در میان زندانیان همراه بود. زندانیان سیاسی **زندان مرکزی زاهدان** نیز با صدور بیانیه‌ای به مناسبت روز جهانی کارگر این روز

را به کارگران تبریک گفته و خواستار آزادی کارگران زندانی و همه زندانیان سیاسی شدند.

مطالبات کارگری در اول ماه مه

مطالبات کارگری در اول ماه مه اساساً مطالباتی بودند که در اطلاعیه‌ها، بیانیه‌ها و قطعنامه‌هایی که از سوی تشکلهای کارگری و تشکلهای فعالان کارگری منتشر شد، انعکاس یافت. در این اطلاعیه‌ها و بیانیه‌ها صرف‌نظر از تأکید بر همبستگی طبقاتی کارگران در برابر سرمایه‌داران، اگر از جزئیات یا موارد خاصی که فرضاً می‌تواند مطالبه یک بخش خاص و معینی از کارگران باشد و مطالبه بخش دیگری از کارگران نباشد، اما تا آنجا که به خواست‌های عمومی کارگران برمی‌گردد، این مطالبات مشتمل بر یک رشته خواست‌های سیاسی و اقتصادی به قرار زیر بودند. آزادی کارگران زندانی و زندانیان سیاسی، آزادی تشکل، اعتصاب، راهپیمایی، آزادی بیان، رفع محدودیت از سندیکاها و تشکلهای کارگری، لغو قوانین تبعیض‌آمیز و محدودیت اشتغال زنان، پرداخت دستمزد برابر در مقابل کار برابر زن و مرد، برخورداری کارگران مهاجر از حقوق کامل شهروندی، حذف لایحه اصلاح قانون کار از دستورکار مجلس، لغو مصوبه شورای عالی کار در مورد حداقل دستمزد، افزایش دستمزد متناسب با نرخ واقعی تورم و تأمین نیازهای یک خانوار کارگری در حد استانداردهای امروز، پرداخت به موقع دستمزدها، امنیت و تضمین شغلی، منع اخراج‌ها و بازگشت به کار کارگران اخراجی، تأمین بیمه‌های اجتماعی، لغو قراردادهای موقت و سفید امضا و پیمانی، انعقاد قرارداد مستقیم و استخدام رسمی. علی‌رغم وجود مطالبات مشترک زیادی که در قطعنامه‌های منفرد و مجزای انتشار یافته انعکاس یافت اما هیچ‌گونه بیانیه و یا قطعنامه مشترکی از سوی این تشکلهای انتشار نیافت. علاوه بر انتشار بیانیه‌ها و قطعنامه‌هایی که از سوی برخی از کارگران پیشرو و فعالان کارگری منجمله رضا شهبانی عضو هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد، علی‌نجاتی عضو هیئت مدیره سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، شاهرخ زمانی عضو کمیته پی‌گیری ایجاد تشکلهای آزاد کارگری، پدram نصرالهی عضو کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری و برخی دیگر از فعالان کارگری و تشکلهای فعالان کارگری نیز بیانیه‌ها و قطعنامه‌های مجزائی به مناسبت اول ماه مه انتشار دادند. سندیکای کارگران شرکت واحد بیانیه مجزائی در هفت بند انتشار داد. کانون مدافعان حقوق کارگر، قطعنامه‌ای در ۲۰ بند انتشار داد. کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری قطعنامه‌ای در ۱۲ بند انتشار داد و اتحادیه آزاد کارگران ایران نیز بیانیه مجزائی انتشار داد. در کردستان نیز تقریباً همین وضعیت حاکم بود. کارگران سنجند قطعنامه‌ای در یازده بند انتشار دادند. جمعی از کارگران محلات این شهر بیانیه مجزائی دادند. خبازان سنجند و مریوان نیز بیانیه‌ای در ۱۰ ماده انتشار دادند.

به عبارت دیگر در سال ۹۲، نه فقط از کمیته‌های مشترک فراخوان دهنده و برگزار کننده مراسم‌های اول ماه مه و اتحاد عمل در این

روز اثری نبود، بلکه حتی در زمینه صدور بیانیه و قطعنامه مشترک نیز مراسم اول ماه مه نسبت به سال‌های گذشته دچار پسررفت شد. تنها در یک مورد بیانیه مشترکی با امضای سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه و دو تشکل دیگر انتشار یافت. از آنجا که در این بیانیه مشترک نکات بی‌ربطی در مورد "حکومت طبقه کارگر" مطرح گشته و در عین حال اطلاعات نادقیق و غلطی به خوانندگان داده شده است، همچنین تنظیم‌کننده (گان) بیانیه سعی کرده‌اند مطالبات و افق دید طبقه کارگر را به حد و حدود آن چیزهایی که خانه کارگر رژیم جمهوری اسلامی می‌گوید تنزل دهند در این‌جا اختصاراً با آن می‌پردازیم.

نگاهی به بیانیه مشترک سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه و دو تشکل دیگر

دهم اردیبهشت ۹۲ بیانیه‌ای با عنوان "صدائی که طنین انداز است و خاموش نمی‌شود" انتشار یافت که امضای سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، "هیأت بازگشائی سندیکای کارگران نقاش و تزئینات تهران و حومه" و "سندیکای کارگران فلزکار مکانیک تهران و حومه" پای آن قرار گرفته است. در این بیانیه که به مناسبت روز جهانی کارگر صادر شده، علی‌رغم آنکه بر همبستگی و اتحاد کارگران تأکید شده و به روال اینگونه بیانیه‌ها پاره‌ای از مطالبات کارگری نیز مانند آزادی داشتن سندیکا، آزادی مطبوعات و اعتصاب، آزادی راهپیمایی و امثال آن اشاره و حتی از ایستادگی کارگران در برابر حملات سرمایه‌داران سخن گفته می‌شود، اما ناگهان به ذکر مطالب بی‌ارتباطی با اول ماه مه و به کلی بیگانه با اهداف طبقه کارگر و مغایر منافع طبقاتی کارگران می‌پردازد. این بیانیه اگر چه تنها در یکی دو سایت اینترنتی درج شده و بازتاب محدودی داشت، اما بهت و حیرت هر فعال کارگری و هر فعال سیاسی که آن را دید، در پی داشت! بیانیه به طرح برخی نکات و موضع‌گیری‌هایی می‌پردازد که لااقل در تاریخ سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه و مواضع آن به کلی بی‌سابقه است. همین موضوع، نفس وجود امضای سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه در پای این بیانیه را قویاً زیر سؤال برده و صحت آن را به تشکیک انداخته است. در بیانیه مشترک آمده است: "در کوبا، ویتنام، قبرس حکومت‌ها در دست طبقه کارگر است. در اکثر کشورهای اروپایی مانند فرانسه، آلمان، انگلیس، سوئیس، سوئد، فنلاند، روسیه و کشورهای آمریکای جنوبی مانند نیکاراگوئه، پرو، برزیل، ونزوئلا و آفریقای جنوبی، کارگران در مجلس و در حکومت دارای وکیل و وزیر هستند. در دو سال اخیر فدراسیون سندیکاها کارگری ث ژت فرانسه توانسته است اکثر نهادهای مردمی از جمله شوراهای و شهرداری را تصاحب کند و در برابر خواسته‌های سرمایه‌داری کشورش نه تنها ایستادگی، بلکه آن‌ها را در جهت اعمال سیاست‌های ضد کارگری به عقب‌نشینی وادار کند" [تأکیدها از ماست]

این خطابه بلند بالا در تحریف حکومت طبقه کارگر و تمجید غرّاً از نظام سرمایه‌داری در جای جای جهان آنهم درست در بیانیه اول ماه مه، که روز اتحاد و مبارزه کارگران علیه نظام در صفحه ۵

مراسم‌های اول ماه مه و . .

سرمایه‌داری و روز تجلی اراده واحد طبقه کارگر جهانی برای برافکندن از بیخ و بن چنین نظمی در سراسر جهان است، تنها و تنها می‌تواند از روی ناآگاهی و یا از زبان یک کارگزار سرمایه که می‌کوشد ذهن کارگران را فاسد و آن‌ها را با نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی دمساز کند، بیان شده باشد. اولاً به تنظیم کنندگان بیانیه باید یادآوری کرد که نه در کوبا و نه در ویتنام حکومت‌ها در دست طبقه کارگر نیست. این درست است که در این کشورها انقلابیاتی صورت گرفت و کارگران و زحمتکشان در آن نقش زیادی داشتند و اقداماتی نیز به سود آن‌ها به مرحله اجرا درآمد، اما این انقلابات از مسیر خود خارج و با شکست روبرو گردید. زمانی می‌توان گفت حکومت در دست طبقه کارگر است که ابتکار عمل در دست خود کارگران باشد و طبقه کارگر از طریق ارگان‌هایی که کارگران ایجاد کرده اند حاکمیت مستقیم خود را اعمال کند. همه مقامات و مسئولین حکومتی توسط همین ارگان‌ها انتخاب شوند و هر آینه قصوری در کار این مسئولین و منتخبین کارگران ایجاد شود، آن‌ها بتوانند وی را عزل و فرد دیگری را به جای وی انتخاب کنند. جایی که حکومت در دست طبقه کارگر باشد، آنجا تمامی امتیازات و مزایای معمول مقامات عالی رتبه به همراه خود این مقامات نیز برچیده شده است. جایی که حکومت در دست طبقه کارگر باشد آنجا ارتش دائمی برچیده شده و کارگران مسلح و متشکل در ارگان‌های سیاسی مانند شوراهای آن را گرفته است. آنجا یک دموکراسی وسیع و شورانی وجود دارد، تمام نهادهای بوروکراتیک برچیده شده و اداره امور کشور تماماً در دست خود کارگران است. قدرت سیاسی در دست نهاد های سیاسی توده ای کارگران و در دست طبقه کارگر است که برای نابودی تام و تمام استثمار فرد از فرد تلاش و برنامه ریزی می‌کند.

نه در کوبا، نه در ویتنام و نه در قبرس حکومت‌ها از چنین مختصاتی برخوردار نیستند. در قبرس تمام مسأله این است که در چارچوب دموکراسی پارلمانی و نظام سرمایه‌داری، فردی از یک حزب رویزیونیستی از جنس احزاب برادر و آبرو باخته‌ای چون حزب توده، رئیس جمهور شده و حزب وی در پارلمان این کشور نیز از نفوذ برخوردار شده است! و در حال حاضر هم سرگرم اجرای سیاست‌های طبقه سرمایه‌دار حاکم بر این کشور است و این مطلقاً هیچ ربطی به حکومت طبقه کارگر و هیچ وجه تشابهی با آن ندارد. اما این هنوز تمام مکنونات قلبی تنظیم کنندگان بیانیه مشترک را بیان نمی‌کند. آن‌ها نه تنها به حکومت‌هایی از این دست، بلکه حتی به داشتن "چند وکیل و وزیر" در دولت‌های سرمایه‌داری و پارلمان‌های بورژوازی نیز راضی هستند و از کارگران می‌خواهند حکومت‌ها و رژیم‌های اروپایی و آمریکایی مانند انگلیس و فرانسه و آلمان و پرو و برزیل را الگوی خود قرار دهند! درست زمانی که کارگران کشورهای اروپایی علیه دولت‌ها و سیاست‌های حاکم در این کشورها یکپارچه به پا خاسته‌اند، تنظیم کنندگان بیانیه به شیوه محجوب و تشکل‌های جاسوسی و حکومتی از کارگران

می‌خواهند به سبک کشورهای اروپایی وکیلی به مجلس بفرستند، وزیری برای خود دست و پا کنند و می‌کوشند اهداف و مطالبات طبقه کارگر را در حد اهداف و مطالبات خانه کارگر جمهوری اسلامی تنزل دهند.

هر کارگری از جمله هر کارگر اروپایی حق دارد این پرسش‌ها را در برابر تنظیم کنندگان بیانیه مشترک قرار دهد که مگر همین دولت‌ها در کشورهای اروپایی نیستند که سیاست‌های اقتصادی ضد کارگری و ریاضت اقتصادی را به مرحله اجرا گذاشته‌اند؟ مگر همین دولت‌های حاکم در کشورهای اروپایی نیستند که برای نجات نظام سرمایه‌داری از بحران، تمام بار آن را بر دوش کارگران انداخته‌اند؟ چه کسی میلیون‌ها کارگر را در عرض دو سه سال اخیر اخراج و از کار بیکار کرده است؟ چه کسی دستمزدهای کارگری را منجمد ساخته است؟ چه کسی از مزایا و حقوق کارگران زده است؟ چه کسی حقوق کارگران شاغل و بازنشستگان را مورد تعرض قرار داده است؟ مگر همین حکومت‌های اروپایی دستاوردهای چند دهه ساله کارگران این کشورها را مورد دست‌اندازی و یورش قرار نداده‌اند؟ مگر میلیون‌ها کارگر در این کشورها در اعتراض به این تعرضات و سیاست‌ها بارها و بارها دست به اعتصاب زده‌اند، به تظاهرات و راهپیمایی در صدها شهر اروپا نپرداخته‌اند؟ فلان عضو پارلمان و فلان وزیر در این کشورهای اروپایی چه گلی بر سر کارگران این کشورها زده‌اند که تنظیم کنندگان بیانیه از کارگران ایران می‌خواهند در مجلس و دولت ارتجاع اسلامی وکیل و وزیر داشته باشند؟ تنظیم کنندگان بیانیه، افزون بر این "رهنمودها" هنگام اظهار فضل پیرامون سندیکای ت.ژ.ت فرانسه نیز اطلاعات نادرست و به کلی غلطی به خواننده می‌دهند. بیانیه سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه و دو جریان دیگر ادعا می‌کند که "سندیکای ت.ژ.ت اکثر شوراهای و شهرداری‌ها را تصاحب کرده است!"

هرکس مختصر اطلاعاتی در مورد ساز و کار انتخابات شوراهای شهر و شهرداری‌ها در فرانسه داشته باشد این را می‌داند که نه سندیکای ت.ژ.ت و نه هیچ سندیکای دیگری در انتخابات شوراهای شهر و شهرداری‌ها مستقیماً شرکت نمی‌کند. در فرانسه، این احزاب سیاسی هستند که برای اعضای شوراهای شهر و شهرداری‌ها نامزد معرفی می‌کنند و نه سندیکاهای. البته این امکان وجود دارد که یک عضو شورای شهر و یا شهرداری در عین حال عضو فلان سندیکای کارگری یا غیر کارگری باشد، اما وقتی عضو شورای شهر یا شهرداری است، به صفت فردی یا حزبی‌ست، نه سندیکایی! برخورد به جزئیات این بیانیه مشترک از حوصله این نوشته خارج است. همچنین فرصت نیست عملکرد دو ساله سندیکای ت.ژ.ت و بوروکراتیسم حاکم بر آن و سندیکاهای مشابه آن را مورد بررسی قرار دهیم اما در هر حال ضروری است به این نکته اشاره کنیم که محرومیت کارگران ایران از تشکل‌های طبقاتی و نداشتن حق ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری ولو در حد ت.ژ.ت یک چیز است، تحریف و اطلاعات دروغ در مورد نقش و وزن فلان سندیکا یک چیز دیگر!

روشن است که این‌گونه اظهار نظرها و موضع‌گیری‌ها هیچ ربطی به کارگران و طبقه

کارگر ایران ندارد و باید به شدت با آن مبارزه و آن را افشاء و طرد نمود. این خرده فرمایشات رویزیونیستی نه فقط با مواضع تا کنونی سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های مجزا و مشترک پیشین آن خوانائی ندارد و به کلی با آن مغایر است، بلکه با اطلاعیه مجزائی که علی نجاتی عضو هیئت مدیره سندیکا در یازده اردیبهشت ۹۲ انتشار داد و حتا با اطلاعیه مورخ ۸/۲/۹۲ رضا رخشان رئیس هیئت مدیره این سندیکا - که گرایش راست درون سندیکا را نمایندگی می‌کند - نیز همخوانی ندارد. بنابراین اگر سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه آگاهانه امضای خود را پای این بیانیه گذاشته باشد، نسبت به مواضع تا کنونی خود، آشکارا گامی به پس برداشته است! در هر حال طبقه کارگر ایران با این تزهات و توجیه‌گران نظام سرمایه‌داری و تلاش‌هایی که در اساس هدفش حفظ نظم سرمایه‌داری و نابرابری‌ها و ستمگری‌های موجود است، به هیچ‌وجه سر سازش ندارد. چنین اظهار نظرها و موضع‌گیری‌هایی که به قصد آلوده سازی و فاسد کردن ذهن کارگران از درون جنبش کارگری سر بلند کرده است، از گنداب یک گرایش و نظریه رویزیونیستی سرچشمه می‌گیرد که همه جا لطمات جدی و جبران ناپذیری بر جنبش طبقاتی کارگران و طبقه کارگر وارد ساخته است. تشکل‌های کارگری باید حساب خود را از این توجیه‌گران نظم ارتجاعی حاکم جدا کنند و به ویژه باید استقلال خود را از این گونه گرایش‌ها و محافل و سازمان‌ها و احزاب منتسب به آن‌ها حفظ کنند. نیاز به گفتن نیست که تشکل‌های کارگری و تشکل‌های فعالان کارگری به ویژه در اول ماه مه باید بتوانند وارد اتحاد عمل شوند و قطعنامه و بیانیه مشترک صادر نمایند، اما هیچ فعال کارگری و کارگر آگاهی نباید اجازه دهد که در پوشش یک اتحاد عمل، مثنی اظهار نظرهای بی ربط به اول ماه مه و مغایر اهداف و منافع طبقه کارگر مطرح گردد، راه و رسم سازش طبقاتی ترویج ، و برای تمکین و رضایت طبقه کارگر به نابرابری‌ها و وضعیت موجود، توجیه‌تراشی شود. اول ماه مه روز مبارزه کارگران و روز اتحاد و همبستگی طبقه کارگر علیه تمام سرمایه‌داران و استثمارگران ریز و درشت در سراسر جهان است. اول ماه مه روز تجلی اراده واحد طبقه کارگر برای براندازی و نابودی ستم و استثمار است و وظیفه انترناسیونالیستی و پرولتاری به ما حکم می‌کند که از مبارزه کارگران در سراسر جهان علیه نظم سرمایه‌داری حمایت کنیم. سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه که از درون دهها اعتصاب بزرگ هزاران کارگر این شرکت و پرداخت هزینه زیاد پس از سال‌ها درد و رنج و تلاش شبانه روزی فعالان این سندیکا جوانه زد، از معدود تشکل‌هایی‌ست که از بهترین اعتبار و اعتماد در بین کارگران و در جنبش کارگری برخوردار شده است. اکنون فعالان این سندیکا باید به این پرسش پاسخ دهند که با چه استدلالی امضای سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه را پای چنین بیانیه‌ای گذاشته‌اند و اعتبار سندیکای کارگران این شرکت را خدشه‌دار ساخته‌اند؟ چنانکه گفتیم، سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه با امضای این بیانیه، گامی به پس گذاشته است،

مراسم‌های اول ماه مه و ...

اما این واپس‌گرایی فقط به سندیکای کارگران هفت تپه محدود نمی‌شود. به اعتبار توده‌ای بودن این سندیکا و جایگاه آن در جنبش کارگری، باید گفت که جنبش کارگری نیز گامی به پس نهاده است. از موضوع اصلی دور افتادیم، به مراسم‌های اول ماه مه بازگردیم و مطلب را جمع‌بندی کنیم.

جمع‌بندی: بررسی مختصر ما از مراسم‌های اول ماه مه در سال ۹۲، نشان دهنده این واقعیت است که مراسم‌های روز جهانی کارگر، هم به لحاظ تعداد برگزاری این مراسم و هم به ویژه از لحاظ شمار کارگران شرکت کننده در آن روندی کاهش یابنده را طی کرده است. در تهران و شهرهای اطراف آن که هر ساله مراسم‌های متعددی برگزار می‌شد، جز مراسم ابتکاری و برجسته اعضای سندیکای کارگران شرکت واحد و تجمع چند ده نفره در برابر مجلس، مراسم دیگری برگزار نشد. امسال نه فقط از گلگشت‌های کارگری و برگزاری مراسم اول ماه مه با حضور کارگران کارخانه‌های مختلف و اعضای خانواده آن‌ها که شمار شرکت کنندگان به هزار و بالای دو هزار نفر می‌رسید خبری نبود، بلکه حتی از مراسم‌های متعددی که در سال‌های گذشته در سالن‌ها و محیط‌های دربسته‌ای چون تالار یاقوت واقع در خیابان کارگر، سالن باختر واقع در ضلع جنوب غربی میدان انقلاب، تالار پیام واقع در جاده ساوه، باشگاه همت‌آباد، فرهنگسرای کار و امثال این‌ها، با حضور صدها کارگر برگزار می‌شد نیز اثری نبود. غیر از این، از کمیته‌ها و شوراهای برگزاری مراسم اول ماه مه که از سال ۸۳ به بعد، سازماندهی برگزاری مراسم‌های اول ماه مه را برعهده می‌گرفتند نیز خبری نبود. در کردستان نیز مراسم‌های اول ماه مه جز در یکی دو مورد که در شهرها و با حضور پرشمار کارگران برگزار شد، اکثر مراسم‌های اول ماه مه در بیرون از شهرها برگزار گردید که تعداد معدودی از فعالان کارگری و کارگران در آن شرکت داشتند. به یک معنا مراسم‌های اول ماه مه که قبلاً با جمع‌های وسیع‌تر و پر شمارتر و در محیط‌های باز و علنی برگزار می‌شد، به مراسم‌هایی با جمع‌های کم عدت‌تر و نیمه علنی مبدل شده است. این روند که آغاز آن به سال ۹۰ برمی‌گردد، در واقع عکس روندی است که برگزاری مراسم‌های اول ماه مه از سال ۸۳ به بعد تا سال ۹۰ طی کرده است. در یک کلام مراسم‌های اول ماه مه سال ۹۲، به استثنای مورد شرکت واحد در تهران و مراسم سندانج و تا حدودی سقر، چه از لحاظ سازماندهی و چه از نظر کمی و شمار شرکت کنندگان با سال‌های اولیه دهه هشتاد و قبل از ۸۳ قابل مقایسه است و به یک عبارت از جهاتی، تا حد آن سال‌ها پس رفته است. اتحاد عمل‌های کارگری در اول ماه مه که با حضور محوری دو سندیکای کارگری یعنی سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه و سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه در سال‌های ۸۸ و ۸۹ در اوج خود بود و قطعنامه‌های مشترکی به مناسبت اول ماه مه با امضای ده تشکل کارگری و تشکل فعالان کارگری انتشار

می‌یافت، از سال ۹۰ که این دو سندیکا در این اتحاد عمل از هم جدا شدند رو به کاهش نهاد. متأسفانه علل و عوامل این روند از سوی فعالان کارگری و سیاسی مورد بررسی قرار نگرفت و به رغم حساسیت و هوشیاری و هشدار برخی از فعالان کارگری و سیاسی و انتقاد از این روند، موانع اتحاد عمل کارگری بر سر اول ماه مه نه تنها برطرف نشد، بلکه این روند سال به سال تشدید گردید. امضا کنندگان قطعنامه‌های اول ماه مه در سال ۸۸ و ۸۹، در سال ۹۰ دو تکه و سال ۹۱ سه تکه شدند. تفرق و جدایی در میان تشکل‌هایی که اتحاد عمل‌های کم‌ظنبری را در اول ماه مه سال‌های ۸۸ و ۹۰ سازمان داده بودند و قطعنامه‌های مشترک رادیکال و سوسیالیستی انتشار داده بودند، سرانجام به جایی رسید که در سال ۹۲ حتی یک اتحاد عمل ولو در عرصه صدور قطعنامه و بیانیه واحد و مشترک هم صورت نگرفت. به بیان دیگر جنبش کارگری در زمینه اتحاد عمل کارگری در اول ماه مه نیز دچار پس رفت شد! فعالان کارگری و سیاسی، و کارگران آگاه و پیشرو نمی‌توانند و نباید نسبت به این روندها بی‌اعتنا باشند بلکه وظیفه دارند این روندها را مورد مطالعه قرار دهند، علل و عوامل این پس‌رفت‌ها را بررسی و آن را ریشه‌یابی کنند.

صرف‌نظر از فشارهای اقتصادی و شرایط فوق‌العاده دشوار معیشتی که طبقه حاکم بر کارگران ایران و پیشروان آن تحمیل نموده است و صرف نظر از شرایط اختناق هولناک و سرکوب بیرحمانه‌ای که رژیم سیاسی پاسدار منافع طبقه سرمایه‌دار بر کارگران ایران و رهبران و فعالان کارگری تحمیل نموده و آن‌ها را به چهار میخ کشیده است، پراکندگی دردناکی که از ناحیه بی‌تشکلی و بی‌سازمانی و بی‌حزبی بر کارگران ایران و جنبش کارگری تحمیل شده است نیز تأثیرات منفی بلاواسطه‌ای بر کم و کیف مبارزات کارگران و منجمله تأثیرات منفی بر برگزاری مراسم‌های اول ماه مه گذاشته است. غیر از این عوامل بسیار مهم و اصلی که خارج از اراده طبقه کارگر و فعالان جنبش کارگری بر این جنبش تحمیل گشته است، در این جا باید به یک علت بزرگ دیگر که دامن زنده این جدایی‌ها و پراکندگی‌هاست نیز اشاره کرد. این علت بزرگ همانا ترکیب تشکل‌های کارگری و تشکل‌های فعالان کارگری و جدایی آنان از توده کارگران است. اساس مسأله این است که تشکل‌های کارگری بخشاً از توده کارگران جدا افتاده یا ارتباط آن‌ها با توده کارگران تضعیف شده است. تشکل‌های فعالان کارگری نیز در میان توده کارگران فاقد نفوذ هستند و از ارتباط و پیوند ارگانیک در محیط‌های کار و تولید محروم‌اند. نه پایگاه قابل توجهی در میان کارگران دارند و نه قدرت بسیج کارگران را! روشن است که برگزاری مراسم‌های مستقل و توده‌ای اول ماه مه، در گرو بسیج توده کارگران است و بسیج توده کارگران در گرو پیوند نزدیک رهبران تشکل‌های کارگری با بدنه و حضور فعالان کارگری در محیط‌های کار و تولید و سازماندهی کارگران است. بنابراین یکی از علل مهم تبدیل مراسم‌های اول ماه مه به مراسم‌های کوچک و گروه‌های کم عده و جمع‌های محدودی که گاه تقریباً به مراسم‌های خاص فعالان کارگری تبدیل می‌شود،

جدایی رهبری تشکل‌های کارگری از بدنه و فقدان پیوند ارگانیک میان فعالان کارگری با کارگران در محیط‌های کار و تولید است. این ضعف بزرگ که خود را در مراسم‌های محدود و کم عده و قطعنامه‌های مجزا به مناسبت اول ماه مه امسال نیز نشان داد، در عین حال یکی از علت‌های اصلی و اساسی تجزیه و تفرق در میان تشکل‌های کارگری و تشکل‌های فعالان کارگری نیز هست. تشکلی که رهبری آن با بدنه پیوند تنگاتنگ داشته باشد، از سوی بدنه کنترل می‌شود. تشکلی که در محیط کار و کارخانه ایجاد شده باشد، از پایین و از سوی کارگران قابل کنترل است. یک هسته سرخ کارخانه و یا یک کمیته کارخانه که عموماً آگاه‌ترین و پیشروترین کارگران در آن متشکل می‌شوند، در محیط کار و ارتباط روزمره خواست‌های واحدی دارند و جریان مبارزه و رو در روئی با کارفرما و مدیر و سرمایه‌دار، آن‌ها را کنار هم قرار می‌دهد. تولید، کار، و مبارزه مشترک، جای زیادی برای مناقشات بی حاصل درونی باقی نمی‌گذارد و منافع واحد طبقاتی آن‌ها را در کنار هم قرار می‌دهد. تشکل‌هایی که بیرون از کارخانه شکل می‌گیرند اما چنین نیستند و قضیه برعکس است. بی‌ارتباطی با توده طبقه کارگر، مناقشات بی‌پایانی را می‌تواند سبب شود. تشکلی که در بیرون از کارخانه شکل گرفته است اگر نتواند خود را به دریای کارگران متصل سازد، اگر نتواند کارگران را به صفوف خود جذب کند و اگر نتواند کارها را به دست کارگران آگاه و پیشرو و رهبران عملی و مورد اعتماد کارگران بسپارد، در حد تشکلی جدا از کارگران و محروم از پشتوانه ضروری و نیروی کنترل کننده خود باقی می‌ماند. این چنین تشکلی ولو آنکه غیر از عناصر روشنفکر، ندرتاً کارگرانی را هم در صفوف خود داشته باشد، در عمل به تشکلی جدا از کارگران و تدریجاً به تشکلی متشکل از نخبان تبدیل می‌شود. گفتن ندارد که در چنین تشکل‌هایی گرایشات روشنفکری عرصه تاخت و تاز پیدا می‌کنند و انفرادگرایی حرف اول را می‌زند. اغلب تشکل‌های فعلاً موجودی که لاقبل می‌توانستند و یا می‌توانند در اول ماه مه وارد اتحاد عمل شوند متأسفانه از این ضعف که به یک خصیصه تبدیل شده رنج می‌برند. در غیاب بدنه کنترل کننده و فقدان پیوند با توده کارگران، هیچ فشاری از این سمت که می‌توانست آن‌ها را به اتحاد عمل هدایت کند وجود ندارد، برعکس ساختار و بافت این تشکل‌ها، فردگرایی، بزرگ کردن اختلافات کوچک و عمدتاً مسائل و منافع گروهی و محظی در برابر منافع واحد طبقه کارگر را دامن می‌زند. این تشکلی و پراکندگی و جدایی میان تشکل‌ها که به طور بارزی خود را در اول ماه مه نشان داد، در خود تشکل‌های مجزا نیز بروز می‌کند. به عبارت دیگر این ضعف بزرگ و اصلی نه فقط انفرادگرایی در سطح تشکل‌ها را دامن زده است، بلکه در بین افراد هر تشکل مجزاً نیز تشدید گشته است. در این میان البته نباید تلاش‌های منبوحانه و خرابکاری‌های رژیم و عوامل رنگارنگ آن را در ایجاد اختلاف و تشکلی و تفرق در میان کارگران و تشکل‌های موجود نادیده گرفت. جمهوری اسلامی که از تشکل و اتحاد کارگران فوق‌العاده وحشت دارد، در همه حال سعی کرده

فجایعی را که حکومت اسلامی حماسه می‌خواند

این‌که دست در جیب کرد و دو برابر قیمت از مغازه‌ها تهیه نمود. یک روز باید به‌دنبال برنج ساعت‌ها در صف ماند به این امید که شاید بتوان برنج پاکستانی کیلویی ۴ هزار تومانی را خرید و امروز به‌دنبال شکر که قرار است پس از فروش مانده‌ی انبارها، قیمت‌اش دو برابر شود. دیگر صحبت از نرسیدن پول برای خرید گوشت نیست، باید این‌ها را هم به فراموشی سپرد چرا که گوشت یک شبه ۶۰ درصد افزایش قیمت داشته است. باید عکس گوشت را از صفحه‌ی روزنامه‌ها برید و به صندوقچه‌هایی سپرد که خاطرات گذشته‌ها را در خود دارند که خوردن گوشت برای از ما بهتران است و ما را همان اشکنه بس!! همان اشکنه که توکلی نماینده‌ی ضدکارگر مجلس برای‌مان آرزوی‌اش می‌کند (۱). برای حاکمان اسلامی که حکومت‌شان را بر دروغ و جنایت و فساد بنا ساخته‌اند، مردم چیزی جز غلامانی نیستند که باید گوش به فرامین دهند و جور زمان را با خود حمل کنند. پس چه باک اگر گرسنه‌اند و بیمار، چه باک که صدای درد در خانه‌های فقر برجاست.

براستی که سال، حماسه‌هاست، "حماسه‌ی سیاسی" و البته "حماسه‌ی اقتصادی"، همان‌طور که سال گذشته به‌شکل مضحکی "سال تولید ملی، حمایت از کار و سرمایه ایرانی" از آب درآمده بود و صد البته سالی که نکوست از بهارش پیداست.

این را حتی دولتی‌ها هم فهمیده‌اند. خبرگزاری دولتی مهر در گزارشی که از افزایش قیمت‌ها تهیه نموده می‌نویسد: "افزایش ۹۷ هزار تومانی حداقل دستمزد امسال کارگران حتی توان جبران افزایش‌های ناشی از رشد قیمت‌ها در سید هزینه‌های خانوار فروردین‌ماه را نیز نداشته است... در سال‌های گذشته افزایش حداقل دستمزد سالیانه می‌توانست حداقل یک فصل از سال جدید دوام بیاورد". دیگر اوضاع به‌گونه‌ای شده است که حتی روزنامه کیهان نیز که همیشه "سیاه جلوه‌دهندگان" را ملامت می‌کرد و خائن‌شان می‌خواند، مجبور به اعتراف شده و تیتز می‌زند: "با آغاز سال جدید، بخش‌های عمومی و خصوصی برای بالابردن قیمت خدمات و تولیدات خود در حال سبقت از یکدیگر هستند" و البته فراموش نمی‌کند که در این میان عذر تقصیر را به گردن کسبه خرده‌پا، برخی مقامات و مسوولان نالایق و بالاخره برخی افراد زیاده‌خواه بگذارد و صد البته که "نظام مقدس جمهوری اسلامی" بی‌تقصیر است!!! اما نمی‌توان توده‌ها را برای همیشه فریب داد! فاجعه‌ی بزرگ‌تر اقتصادی که نتیجه و تداوم وضعیت فاجعه‌بار کنونی‌ست هنوز در راه است، فاجعه‌ای که بیش از هر چیز نتیجه‌ی سیاست‌های اقتصادی جمهوری اسلامی است و این را بودجه‌ای که در راه است و این را بررسی علل گران‌شدن یک شبه‌ی کالاها به‌روشنی آشکار می‌سازند.

از گران شدن یک‌شبه‌ی کالاها آغاز کنیم. برای واردات برخی از کالاها که به آن‌ها کالاهای اساسی گفته می‌شود همچون گوشت، روغن و دارو تا پیش از این از ارز مرجع که نرخ آن در بودجه سال ۹۱ حدود ۱۲۰۰ تومان تعیین شده

بود، استفاده می‌شد. در ماه‌های آخر سال گذشته و برای جبران بخشی از کسری شدید بودجه‌ی دولت، به‌جای ارز مرجع، ارز مبادله‌ای به این کالاها تعلق گرفت که بهای آن دو برابر نرخ ارز مرجع بود (۲). البته این کار را دولت کاملاً بی‌سروصدا آغاز کرد، اما نتیجه‌ی این اقدام یعنی دوبرابر شدن نرخ ارز برای واردات برخی از کالاها، در افزایش سرسام‌آور بهای آن‌ها در بازار با آغاز سال نو خود را نشان داد و البته که این تازه آغاز کار است. چرا که به‌گفته‌ی مقامات حکومتی بسیاری از کالاهایی که هنوز در بازار و با انبارها هستند، با ارز مرجع خریداری شده‌اند.

طبیعی‌ست که گران شدن کالاهای اساسی تأثیر خود را بر دیگر کالاها و خدمات نیز خواهد گذاشت و آن‌ها را نیز به دنبال خود خواهد کشاند و دولت با آگاهی از نتایج کار خود، اقدام به حذف ارز مرجع کرد. اما چرا و با چه هدفی؟ اکنون دولت با یک بحران مالی بزرگ روبروست که نتیجه‌ی سیاست‌های اقتصادی سال‌های گذشته می‌باشد که انبار شدن آن معضلات به‌یکباره به انفجاری این‌چنینی تبدیل گشته است. برای روشن‌شدن موضوع، ما از چند سال قبل‌تر بررسی می‌کنیم. در طی سال‌های ۸۷ تا ۹۱ حجم بودجه از ۲۹۰ هزار میلیارد تومان به ۵۶۶ هزار میلیارد تومان رسید که برای سال جاری نیز قرار است با ۲۹ درصد رشد به رقم ۷۳۱ هزار میلیارد تومان برسد. در طی این سال‌ها نیز نقدینگی از ۱۶۲ هزار میلیارد تومان در سال ۸۷ به ۴۶۰ هزار میلیارد تومان در پایان سال ۹۱ (براساس آمارهای بانک مرکزی) رسید. براساس همین آمارها حجم نقدینگی طی سال گذشته نزدیک به ۳۱ درصد افزایش یافته است. افزایش حجم بودجه اگرچه متأثر از تورم و کاهش ارزش پول است، اما از سوی دیگر بیانگر بالا رفتن حجم نیازهای ریالی دولت به‌موارات حجیم‌تر شدن دولت نیز می‌باشد. در این میان عدم توازن بین نیازهای مالی دولت و درآمدهای دولت، علت اساسی افزایش نقدینگی است، گفته می‌شود که هم‌اکنون روزانه ۳۰۰ میلیارد تومان به حجم نقدینگی افزوده می‌شود (۳). اگر ما حتماً میزان افزایش نقدینگی در سال ۹۱ را برای سال ۹۲ در نظر بگیریم که با توجه به وضعیت اقتصادی به نظر می‌آید که سرعت رشد نقدینگی در سال ۹۲ از سال ۹۱ سبقت بگیرد (۴)، میزان نقدینگی تا پایان سال جاری حداقل به ۶۰۰ هزار میلیارد تومان می‌رسد و این را هم در نظر بگیریم که براساس آمارها نیمی از این نقدینگی، نقدینگی سرگردان می‌باشد که تأثیرات توری زیادتری از آن بخش از نقدینگی دارد که بانک‌ها و یا بازار بورس جذب کرده‌اند. بنابراین تا اینجا کار معضلاتی که منجر به تورم بیش از ۶۰ درصدی سال گذشته شده در سال جدید نه تنها پابرجا که حتی عمیق‌تر و شدیدتر نیز شده‌اند. اما این تازه یک طرف ماجراست.

در سوی دیگر، دولت برای جبران کسری بودجه‌ای که در نتیجه کاهش درآمدهای نفتی بوجود آمده (۵)، اقدام به بالا بردن نرخ دلار در بودجه سال ۹۲ کرده است، اقدامی که با

راه‌انداختن مرکز مبادلات ارزی از مهرماه سال‌گذشته آغاز شده بود. در واقع کاهش درآمدهای نفتی را با دو برابر کردن نرخ ریالی درآمدهای نفتی در بودجه جبران نمود. اما تأثیرش همان‌طور که پیش‌تر توضیح دادیم گران شدن ۴۰، ۶۰ و حتی صددرصدی بهای کالاهای ضروری توده‌های مردم است، پس این نیز عاملی در جهت بالا رفتن تورم خواهد بود. امروز حتماً صحبت از گران شدن قطعی بهای نان می‌باشد. به‌گفته‌ی عباس قبادی مدیرعامل شرکت بازرگانی دولتی ایران، قرار است: "نرخ خرید تضمینی گندم از کشاورزان حداقل ۵۴ و حداکثر ۹۰ درصد افزایش یابد و با این احتساب باید شاهد افزایش شدید در قیمت نان باشیم" (سایت تابناک ۳۱ فروردین). حال در نظر بگیریم که دولت بخواهد دلار ۲۵۰۰ تومانی به واردات گندم اختصاص دهد (۶)، آن‌وقت باید مردم منتظر باشند که نان بربری را که در سال ۵۷ یک تومان می‌خریدند و الان ۵۰۰ تا ۶۰۰ تومان می‌خرند، هزار تومان بخرند.

این را نباید فراموش کرد که در آستانه‌ی انتخابات ریاست‌جمهوری تمام تلاش حکومت بر این است که از انفجار قیمت‌ها جلوگیری کند، چرا که به‌درستی از واکنش توده‌ها به‌ویژه در این روزها بیم دارد. برای همین سعی می‌کند حداقل، این انفجار را به بعد از انتخابات ریاست‌جمهوری موکول کند. برای مثال قرار شده است تا افزایش بهای سوخت، به دولت بعدی واگذار شود یا وضعیت نان یک نمونه‌ی دیگر آن است. به گفته‌ی عباس قبادی در سایت تابناک: "نرخ خرید تضمینی گندم در سال گذشته در دو مرحله افزایش یافت... افزایش حدود ۲۰ درصدی آن به حدی در افکار عمومی جامعه پیرامون افزایش قیمت نان تأثیرگذار بود که دولت را اجبار به پرداخت یارانه نان کرد". سخنان او آشکار می‌سازد که حکومت تا چه حد از واکنش توده‌ها در برابر گران‌شدن نیازهای ضروری‌شان هراسناک است، هراسی که تا اینجا کار مانع از اجرای مراحل بعدی سیاست "هدفمندسازی یارانه‌ها" به‌گونه‌ای که دولت برنامه‌ریزی کرده بود، شده است.

بنابر این تا اینجا کار دیدیم که بالا رفتن حجم بودجه، گران شدن نرخ کالاها و خدمات دولتی و بالاخره بالا رفتن بهای دلار چه تأثیراتی در تشدید تورم داشته و یا خواهند داشت. در اینجا لازم است تا به جنبه‌ی دیگری از وضعیت اقتصادی نگاهی بیاندازیم.

اقتصاد کشور در حالی با موج غیرقابل مهار تورم روبروست که از سوی دیگر از رکود اقتصادی رنج می‌برد. سال ۹۱ اقتصاد با رشد منفی روبرو بود و تمام پیش‌بینی‌ها ناظر بر تشدید رکود اقتصادی در سال جاری می‌باشند (۷). یکی از علل تشدید رکود اقتصادی، بحران مالی حکومت است. در طی این سال‌ها، حتماً در سال‌هایی که درآمد دولت در اثر بالا رفتن بهای نفت به رقم‌هایی بی‌سابقه رسید، از بدهی‌های دولتی نه تنها کاسته نشد که بر میزان این بدهی‌ها افزوده گردید. به‌نوشتی روزنامه مردمسالاری در روز ۲۸ فروردین، قادری سخنگوی کمیسیون تلفیق در جریان ارائه گزارش کمیسیون به مجلس اسلامی در ارتباط با بودجه سال ۹۲ از افزایش بدهی شرکت‌های دولتی و وزارتخانه‌ها،

فجایعی را که حکومت اسلامی حماسه می‌خواند

شرکت پالایش و پخش، توائیر، شرکت‌های آب منطقه‌ای و شهرسازی در بودجه سال ۹۲ خبر داد. برخی از این بدهی‌ها به پیمانکاران طرف قرارداد با دولت هستند که بمنوبه خود عدم پرداخت بدهی، از سوئی منجر به کاهش فعالیت‌های این شرکت‌ها می‌شود و از سوی دیگر به بهانه‌ای برای عدم پرداخت دستمزد کارگرانی که در این شرکت‌ها کار می‌کنند تبدیل می‌شود. بخش دیگری از بدهی‌های دولت نیز به دیگر سازمان‌ها و نهادهایی مربوط می‌شود که به نوعی به دولت وابسته بوده و در چرخش سیستم اقتصادی نقش مستقیم دارند، مانند سازمان تامین اجتماعی که برخلاف ادعاهای دولت و براساس آخرین آمار منتشره، بدهی دولت به سازمان تامین اجتماعی افزایش پیدا کرده و این سازمان هم‌اکنون با مشکل تامین منابع مالی روبروست (۸). بحران مالی دولت همچنین در بودجه عمرانی تاثیر می‌گذارد، یعنی درست در آن بخشی از بودجه که باید زیرساخت‌های اقتصادی را برای پیشرفت و رشد اقتصادی مهیا سازد. براساس آمارها در سال‌های گذشته هیچ‌گاه حتا همان مبلغ ناچیزی که در بودجه عمومی تصویب شده به فعالیت‌های عمرانی تخصیص نیافته است و سال گذشته اوج آن می‌باشد که تنها حدود ۲۰ درصد از بودجه مصوب به فعالیت‌های عمرانی تخصیص یافته است (۹). با این توضیحات آشکار می‌شود که بحران اقتصادی نیز همپای تورم در سال جاری تشدید خواهد شد. یکی از نتایج بحران اقتصادی، افزایش بیکاری می‌باشد. به گفته‌ی مسعود نیلی اقتصاددان حامی حکومت که در دوره‌ای معاون سازمان برنامه و بودجه نیز بوده است در یک برنامه تلویزیونی که از شبکه اول جمهوری اسلامی پخش گردید، در طی سال‌های ۸۵ تا ۹۰ میزان اشتغال تنها ۱۴ هزار نفر در سال بوده است!! این در حالی‌ست که طی این سال‌ها میلیون‌ها نفر به جویندگان کار اضافه شده‌اند. وضعیت کنونی اشتغال، ارتباطی مستقیم با بحران اقتصادی دارد. سونامی تعطیلی کارخانجات که به‌یژه از فروردین ماه سال گذشته آغاز شد، تاثیرات بسیار مخربی در وضعیت اشتغال از خود برجای گذاشت. وقتی به‌گفته‌ی معاون اتحادیه صنف کفشان اصفهان تنها در سال گذشته بیش از ۵۰۰ کارگاه تولید کفش در اصفهان تعطیل شده و در سایر کارگاه‌ها نیز تعداد زیادی بیکار شده‌اند، می‌توان به عمق بحران اقتصادی و تاثیر آن بر بیکاری پی‌برد.

بحران عمیق رکود - تورمی همراه با بحران مالی دولت، وضعیتی را فراهم آورده است که حکومت در عمل اجرای فاز دوم هدفمندی‌ها را به‌کناری انداخته است، چرا که در صورت اجرای آن قیمت‌ها آنچنان افزایش پیدا می‌کنند که دیگر سنگ بر روی سنگ بند نخواهد شد، برای نمونه می‌توان به قیمت بنزین اشاره نمود. کمیسیون تلفیق با افزایش ۳۸ درصدی بهای سوخت در بودجه سال ۹۲ موافقت کرد. در صورتی که به همین صورت در مجلس نیز به تصویب برسد، قیمت هر لیتر بنزین به حدود ۱۰۰۰ تومان می‌رسد. این در حالی‌ست که به گفته‌ی مصطفی کشکولی مدیرعامل شرکت ملی

پخش فرآورده‌های نفتی، هم‌اکنون دولت برای هر لیتر بنزین ۳۱۰۰ تومان بارانه می‌دهد، در حالی‌که پیش از اجرای طرح هدفمندی‌سازی بارانه‌ها و بالا رفتن نرخ دلار، این رقم برای هر لیتر بنزین تنها ۹۰۰ تومان بود!!! یعنی با افزایش ۳۸ درصدی بهای بنزین نیز فاصله‌ای که بین نرخ فروش بنزین با بهای جهانی آن وجود دارد (سیاستی که "هدفمندی‌سازی بارانه‌ها" دنبال می‌کرد) همچنان عمیق‌تر از قبل از اجرای این سیاست باقی خواهد ماند. علت آن هم روشن است. همان‌طور که از همان ابتدای آغاز این طرح گفته بودیم، تنها نتیجه‌ی اجرای سیاست‌های نئولیبرالی از جمله حذف بارانه‌ها در اقتصاد ایران، تشدید رکود، تورم و بیکاری خواهد بود، اتفاقی که هم‌اکنون افتاده است. اما مساله مهم این است که امروز حکومت به نقطه‌ی بی‌بازگشت رسیده است و نمی‌تواند هیچ رفرمی در وضعیت کنونی اقتصادی بکند. چرا که لازمه‌ی مقابله با بحران کنونی، اقداماتی است که دولت جمهوری اسلامی به دلیل ماهیتی که دارد هرگز به آن دست نخواهد زد. هرگونه ادامه‌ی سیاست‌های نئولیبرالی در اقتصاد ایران، مهم نیست که مجری آن احمدی‌نژاد باشد یا هاشمی رفسنجانی یا قالیباف و یا هر نماینده‌ی سیاسی دیگر بورژوازی، ادامه‌ی وضعیت فاجعه‌بار کنونی را به‌همراه خواهد آورد. ملی‌کردن صنایع و سرمایه‌های بزرگ، بانک‌ها و تجارت خارجی و کنترل تولید و توزیع از جمله اقداماتی‌ست که برای خروج از این بن‌بست، مهار نقدینگی و سرازیر کردن منابع ملی (همچون نفت) در مسیرهای مورد نیاز، ضروری هستند و این را تنها یک حکومت شورایی، حکومت کارگران و زحمتکشان قادر به انجام آن است. بنابر این اولین قدم برای رهایی از شرایط کنونی و جلوگیری از بروز فاجعه‌ی اقتصادی بزرگ‌تر، سرنگونی حکومت اسلامی، و جایگزینی آن با حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان است.

پانویس‌ها:

۱ - توکلی نماینده مجلس در جلسه علنی مجلس و در ارتباط با گران شدن روغن گفت: "مردم گوشت نخورند، حبوبات نخورند، اشکنه هم نخورند که یک قاشق روغن می‌خواهد؟". او پیشاپیش مردم را از خوردن گوشت و حبوبات محروم کرده و می‌گوید کاری کنیم که مردم این اشکنه را داشته باشند تا صدای‌شان در نیاید.

۲ - روز دوم اردیبهشت خبرگزاری ایسنا به نقل از مدیرکل تامین و توزیع کالای وزارت صنعت، معدن و تجارت اعلام کرد از این پس به غیر از

گندم، جو، ذرت و سویا به هیچ کالای دیگری ارز مرجع تعلق نخواهد گرفت. دو روز بعد توکلی نماینده مجلس اعتراف کرد که از چند ماه قبل، ارز مرجع به این کالاها اختصاص داده نشده است.

۳ - سعید لیلزاد اقتصاددان اصلاح‌طلب در گفت‌وگو با تهران پرس گفت: "هر روز بنابر آمارها حدود ۳۰۰ میلیارد به نقدینگی کشور افزوده می‌شود". وی همچنین رشد اقتصادی کشور را منفی ۳ ارزیابی نمود.

۴ - به‌گزارش خبرگزاری مهر در روز ۲۰ اردیبهشت، مرکز پژوهش‌های مجلس نرخ رشد نقدینگی در سال جاری را بیش از ۳۰ درصد پیش‌بینی کرده است. این مرکز همچنین نرخ تورم را ۳۲ درصد و نرخ رشد اقتصادی را بین ۰/۷ تا منفی ۴ درصد پیش‌بینی کرده است.

۵ - به‌گزارش اداره اطلاعات انرژی آمریکا در سال ۲۰۱۲ درآمد خالص ایران از محل صادرات نفت و میعانات گازی ۶۹ میلیارد دلار بوده است که نسبت به سال قبل ۲۸ درصد کاهش داشته است.

۶ - در بودجه پیشنهادی دولت ۲۳ هزار میلیارد تومان سوبسید برای دارو و نان در سال ۹۲ در نظر گرفته شده بود که در سال ۹۱ این مبلغ ۱۳ هزار میلیارد تومان بود. افزایش این مبلغ به منظور جبران مابه‌تفاوت نرخ ارز مرجع کنونی با نرخ ارز مبادله‌ای است که قرار است از سال ۹۲ جای ارز مرجع را بگیرد. اما بدیهی است که این مبلغ هرگز نمی‌تواند پاسخگوی کسری فوق باشد.

۷ - جدا از آمارهایی که در بالا آمده‌اند، محمد هادی مهدویان، مدیرکل پیشین بانک مرکزی نیز در یادداشتی در روزنامه نیای اقتصاد، رشد اقتصادی ایران در سال ۹۱ را منفی چهار درصد برآورد کرد هاست. بانک جهانی نیز رشد اقتصادی ایران در سال گذشته میلادی را منفی سه درصد اعلام کرده است. صندوق بین‌المللی پول نیز که یکی از حامیان سرسخت سیاست‌های نئولیبرالی دولت بود، پیش‌بینی کرده است که رشد اقتصادی ایران در سال جاری میلادی باز هم کاهش یابد.

۸ - محسن ایزدخواه معاون حقوقی اسبق سازمان تامین اجتماعی روز ۴ اردیبهشت به خبرگزاری مهر گفت: بدهی دولت به سازمان تامین اجتماعی به ۵۳ هزار میلیارد تومان افزایش یافته است. به‌گفته‌ی وی این سازمان برای تامین هزینه‌های جاری خود از جمله حقوق و مزایا با تنگناهای شدیدی مواجه می‌باشد.

۹ - محمد شریعتمداری در سرمقاله روزنامه دنیای اقتصاد روز ۱۹ اردیبهشت نوشت: "در سال گذشته عملاً بودجه عمرانی ۳۸ هزار میلیارد تومانی دولت تقریباً به یک پنجم رسید".

رژیم جمهوری اسلامی را باید

با یک اعتصاب عمومی سیاسی

و قیام مسلحانه

برانداخت

"انتخابات" چیزی را به نفع مردم تغییر نخواهد داد

بورژوازی که جرأت نمی‌کردند به علت بی‌ابرویی رفسنجانی به تنهایی از او حمایت کنند، اکنون دیگر با محدودیتی روبه رو نیستند و در کنار "اصلاح‌طلبان" از هاشمی حمایت خواهند کرد. در این میان عامل مهم دیگری که به نفع رفسنجانی عمل می‌کند، بحران‌های متعدد داخلی و خارجی رژیم و مخالفت وی با احمدی‌نژاد و برخی سیاست‌های او بوده است که بخش وسیع‌تری از طبقه سرمایه‌دار را به حمایت از او سوق می‌دهد. حتا بخش‌هایی از بورژوازی تجاری که یکی از پایه‌های ثابت جریان موسوم به اصول‌گرا بوده است، به جانب وی گرایش دارند. موضع‌گیری اخیر گروه عسکراولادی، همین مسئله را نشان می‌دهد. در درون دستگاه روحانیت نیز جهت‌گیری‌هایی به نفع وی در جریان است. نه فقط از آن‌رو که گروه‌هایی از روحانیون وابسته به اصلاح‌طلبان در مجمع روحانیون حامی وی هستند، بلکه بخشی از سران دستگاه روحانیت که قبلاً موضعی بی‌طرف در قبال جناح‌ها داشتند و حتا به گروه اصول‌گرایان تمایل داشتند، اکنون بیشتر به هاشمی گرایش نشان می‌دهند.

عامل دیگری را هم که باید در اینجا افزود و به تقویت موضع رفسنجانی در مقابل جناح رقیب می‌انجامد، حمایت قدرت‌های امپریالیست و برخی قدرت‌های منطقه‌ای است که منافع و سیاست‌های خود را بیشتر در انطباق با مواضع و سیاست‌های جریاناتی از قبیل رفسنجانی و گروه‌های اصلاح‌طلب می‌بینند و لاف‌ها از جنبه تبلیغی و تأثیرگذاری رسانه‌های آن‌ها در میان بخش‌هایی از مردم، می‌توانند به نفع وی نقش بازی کنند. و بالاخره باید به این واقعیت هم اشاره کرد که مردم ناراضی از موضع موجود و رژیم جمهوری اسلامی، اگر به هر علتی، خواه اجبار باشد یا داوطلبانه، در این انتخابات شرکت می‌کنند، روشن است که به ویژه در شهرها به جریان موسوم به اصول‌گرا رأی نمی‌دهند. با این ارزیابی می‌توان گفت که ائتلاف تحت رهبری رفسنجانی در شهرها از موقعیت مساعدتری برخوردارند و اگر فعلاً مسئله تقلب‌های انتخاباتی را کنار بگذاریم، این احتمال هست که حتا رأی بیش‌تری نسبت به اصول‌گرایان به دست آورد. یک عامل دیگر را هم در این میان باید در نظر گرفت که می‌تواند بر موازنه نیروهای دور رقیب اصلی تأثیر بگذارد و آن طرفداران احمدی‌نژاد در سطح توده‌هایی است که او توانسته به جانب‌داری از خود بکشاند.

بعید به نظر می‌رسد که گروه احمدی‌نژاد به طور مستقل بتواند نقشی در جریان این انتخابات بازی کند. با توجه به مخالفت شدید که در درون گروه‌های وابسته به هیئت حاکمه و نیز دستگاه روحانیت نسبت به مشائی وجود دارد، احتمال رد شدن صلاحیت وی از سوی شورای نگهبان کم نیست. اگر مسئله به همین شکل پیش رود، در آن صورت نیروهای وابسته به این جریان تقسیم می‌شوند، رده‌های بالای آن عمدتاً به جریان موسوم به جبهه پایداری می‌پیوندند که

نزدیکترین جریان به آن‌ها هستند و از جلیلی حمایت می‌کنند. اما بخش توده‌ای آن چنان‌چه به یکی از دو طرف رأی دهند، می‌توانند توازن را بر هم بزنند. چون در این دوره چهار ساله اخیر، احمدی‌نژاد تلاش فراوانی برای جذب این قشر از مردم فقیر در شهرها و روستاها کرده است که البته در محدوده‌ای نیز موفق بود. با این همه این واقعیت را هم باید در نظر گرفت که احمدی‌نژاد نمی‌خواهد بی‌سر و صدا از صحنه کنار برود و ممکن است واکنشی غیر قابل پیش‌بینی در قبال رد صلاحیت مشائی از خود نشان دهد که کلاً روی اوضاع سیاسی و انتخابات رژیم تأثیر بگذارد. همان‌گونه که دیدیم او در جریان ثبت نام کاندیداتوری مشائی، تمام قرار و مدارهای رقابتی باندهای رژیم و مقررات انتخاباتی آن را زیر پا گذاشت. به همراه مشائی به وزارت کشور رفت و او را کاندیدای خود اعلام نمود. با طرح مسئله مرخصی، آشکارا مقررات و ضوابط به اصطلاح قانونی رژیم را زیر پا گذاشت و به سخره گرفت. او فقط مشائی را همراهی نکرد، بلکه آشکارا به تبلیغ او پرداخت و گفت "مشائی برای نقش‌آفرینی در حماسه سیاسی آمده است." این اقدام احمدی‌نژاد نشان داد که با رد صلاحیت مشائی ممکن است دست به یک اقدام غیر قابل پیش‌بینی بزند که وضعیت رژیم و اصول‌گرایان را ولو لحظه‌ای هم که شده در هم بریزد.

با این همه باید گفت که مشکل اصلی خامنه‌ای و اصول‌گرایان در جریان این انتخابات، احمدی‌نژاد و گروه او نخواهد بود. آن‌ها در هر حال از عرصه قدرت حذف می‌شوند، حالا خواه با تنش و یا بدون آن. معضل جدی آن‌ها همان‌گونه که گفته شد، ائتلاف غیر رسمی اصلاح‌طلبان، هاشمی و گروه‌های دیگری از اپوزیسیون‌های قانونی و نیمه قانونی رژیم است که موقعیت را برای تعرض مجدد مناسب یافته‌اند. نه این که واقعا نگران باشند که ممکن است قدرت از دستشان خارج شود، بلکه نگران اتفاقات سیاسی دیگری هستند که پای توده مردم در میان است.

اما آیا حتا به فرض این که رفسنجانی و متحدین او بتوانند بیش‌ترین رأی را هم از میان کسانی که در این انتخابات شرکت می‌کنند به خود اختصاص دهند، خامنه‌ای و گروه‌های طرفدار او اجازه خواهند داد، آن‌ها به قدرت بازگردند؟ پاسخ این سؤال را ولایتی صریح و پوست کنده از هم اکنون داده است. او گفت: "تصمیم گرفته‌ایم نگذاریم آن‌هایی که با رهبری نظام زاویه دارند، امور کشور را به دست بگیرند." و افزود: "رفسنجانی موضعی را که باید می‌گرفت نگرفت و رهبری را در آن شرایط همراهی نکرد."

رفسنجانی نمی‌تواند رئیس جمهور شود و "امور کشور را به دست گیرد" چون به معنای تأیید شکست سیاست‌های داخلی و خارجی خامنه‌ای و اذعان به خطاکاری او در حمایت از احمدی‌نژاد خواهد بود. پوشیده نیست که ولی فقیه خطا کار و شکست خورده دیگر نمی‌تواند در نقش ولی فقیه خطا ناپذیر فرمانروائی کند، چرا که در آن صورت تمام شیرازه دولت مذهبی از هم خواهد پاشید. بنابراین خامنه‌ای و گروه‌های وابسته به او اجازه نخواهند داد که امثال رفسنجانی در پست ریاست جمهوری در راس قوه اجرائی قرار گیرند. رفسنجانی نمی‌تواند رئیس جمهور جدید

رژیم شود، چرا که در آن صورت کشمکش‌های باندهای درونی رژیم در ابعاد بسیار بزرگتر و وخیم‌تر از دوران خاتمی و احمدی‌نژاد رخ خواهد داد. به رفسنجانی فقط اجازه داده خواهد شد که با حضورش در انتخابات، تنور انتخاباتی رژیم را گرم کند، چنان چه بتواند گروهی از مردم را با ادعاها و وعده‌های پوشالی به پای صندوق رأی بکشاند و در پایان ماجرا نیز او را به جمع تشخیص مصلحت و شاید هم برای همیشه به خانه باز می‌گردانند.

حضور هاشمی در این به‌اصطلاح انتخابات چیزی را تغییر نخواهد داد، اما روی صف‌بندی‌ها و موقعیت دار و دسته‌های درونی جناح رقیب قطعاً تأثیر خواهد گذاشت. یعنی این احتمال را تقویت می‌کند که وضعیتی شبیه سال ۸۴ پیش آید که تمام گروه‌های اصول‌گرا را واداشت، احمدی‌نژاد را بر کرسی بنشانند.

با آمدن رفسنجانی این احتمال تقویت می‌شود که کاندیداهای اکثر اصول‌گرایان یعنی قالی‌باف، ولایتی و حداد عادل به نفع جلیلی کنار گذاشته شوند. چون به احتمال زیاد انتخابات به دور دوم خواهد کشید که در یک سوی آن رفسنجانی قرار دارد و در سوی دیگر فردی که باید مورد تأیید و حمایت همه گروه‌های جناح دیگر قرار گرفته باشد.

در درون اصول‌گرایان از هم اکنون اختلافات شدیدی برسر این مسئله وجود دارد. گروهی با قالی‌باف مخالف اند و او را حتا "لیبرال" می‌دانند. گروهی دیگر با ولایتی مخالف اند و او را با توجه به معضلات داخلی رژیم بی‌تجربه در کار اجرائی و نا مناسب می‌دانند و همین مسئله در مورد جلیلی هم مطرح است، به اضافه این که او به جبهه موسوم به پایداری یعنی همان دار و دسته طرفداران سابق احمدی‌نژاد نزدیک است و به نحوی کاندیدای آنها نیز هست.

با وجود این اختلافات، وقتی که قرار باشد در دور دوم یک نفر را در برابر هاشمی قرار دهند، آنگاه تمام دارو دسته‌های درونی این جناح ناگزیرند تسلیم گروهی شوند که انسجام درونی بیش‌تری دارد و کاندیدای آنها مورد تأیید و حمایت کامل خامنه‌ای نیز هست. اینجاست که به رغم مخالفت جدی برخی گروه‌های این جناح با جلیلی او می‌تواند بالاچار کاندیدای همه آنها گردد و ماجرای احمدی‌نژاد تکرار شود. نتیجه آن هم ادامه اختلافات و درگیری‌ها در پایان انتخابات خواهد بود.

در هر حال، ماجرا به هر شکلی که خاتمه یابد، خواه جلیلی رئیس جمهور رژیم اعلام شود یا قالی‌باف و ولایتی، به حال مردم ایران تفاوتی نمی‌کند. چاره ساز معضلات بی‌شمار مردم ایران نه این جناح است و نه آن جناح و نه صندوق رأی. تا وقتی که جمهوری اسلامی حاکم است، تغییری در اوضاع به نفع توده‌های مردم و مطالبات آنها صورت نخواهد گرفت. مسائل و معضلات توده‌های مردم به جای خود باقی خواهد ماند، بحران‌ها همچنان لاینحل می‌مانند تا روزی که کارگران و زحمتکش‌ان اراده کنند و برای تسویه حساب قطعی با نظم موجود به پا خیزند، تکلیف رژیم را یکسر کنند، سرنوشت خود را به دست گیرند و به مصایب بی‌شماری که این رژیم به بار آورده است، پایان بخشند.

مسائل مطرح شده در این ستون نظر شخصی نویسنده محسوب می‌گردد. هر مقاله‌ای که برای درج در این ستون ارسال می‌گردد، حداکثر می‌تواند ۲۰۰۰ کلمه یا دو صفحه نشریه کار باشد.

در افغانستان دین علیه زنان جنایت می‌کند، دولت حمایت می‌کند

جسد حلق آویز شده یک جوان ۱۶ ساله به نام زهرا را پیدا کردند که آثار شکنجه بر بدنش بوده است. نورخان نیکزاد، سخنگوی پلیس هرات به آوا گفته است که او خودکشی نموده است. اما شکنجه‌های پیش از خودکشی این نظریه را دور از واقعیت می‌کند. مرگ زهرا به احتمال زیاد به "خودکشی" بزرگ شده است چرا که اعضای مرد خانواده او را متهم به داشتن "روابط نامشروع" با معلم مدرسه اش کرده بودند.

در افغانستان وقتی زنان و دختران جوان خودکشی نمی‌کنند یا پدران، برادران و دیگر اعضای مرد خانواده آنان را به جرم‌های اسلامی همچون "رابطه نامشروع"، "لکه دار کردن ناموس" و مزخرفاتی از این دست نمی‌کشند، دولت وارد میدان می‌شود و بر زنان و دختران افغان که مانند زنان در سراسر جهان خواهان آزادی و برابری حقوق با دیگران هستند ستم می‌کند و آنان را به زندان می‌فرستد. این چنین است که به گزارش خبرگزاری پامیر بیش از یک سوم زنان زندانی در زندان باغ بادم کابل به دلیل ارتکاب به جرایم به اصطلاح اخلاقی محبوس شده‌اند. زندان بادم باغ کابل یک هدیه است! دولت ایتالیا شش سال پیش این زندان را در کابل ساخت. رئیس زندان باغ بادم کابل فردی به نام ظریف جان ناییبی است. او می‌گوید که بیش از یک سوم ۲۰۲ زندانی این بازداشتگاه زنان هستند که به دلیل "ترک شوهر"، "خودداری از ازدواج" اجباری، "ترک خانه پدر" یا "فرار با یک مرد دیگر" به زندان محکوم شده‌اند. برخی از این زنان "بی‌اخلاق" هفت سال حبس گرفته‌اند. این هاست جرایم اخلاقی برای دولتی که دست‌نشانده‌ی قدرت‌هایی همچون امپریالیسم آمریکا است و دمکراسی را به افغانستان صادر نموده است! این هاست هدایا و بودجه‌هایی که دولت‌های دمکراتیک اروپا همچون ایتالیا در اختیار کرزی و دیگر مزدوران خود قرار می‌دهند!

نگون بختی زنان افغانستان به مرگ و زندان خلاصه نمی‌شود. حمیرا ثاقب، فعال یک تشکل زنان در نوشته‌ای به تاریخ ۱۱ فروردین ۱۳۹۲ به یک واقعیت وحشتناک دیگر در افغانستان اشاره می‌کند. او می‌نویسد که در ولایات یا استان‌های شرق افغانستان بازار خرید و فروش زنان وجود دارد و این موضوع در "لایه‌های پنهان مردسالاری مسکوت مانده" است. جالب این جاست که وزارت ارشاد و حج و اوقاف افغانستان گفته است که زنان از گذشته‌های دور به این طرف در مناطق سرحدی کشور در قسمت‌هایی از ولایت ننگرهار به فروش می‌رسند و زنان مانند اشیاء و ملکیت انفرادی مردان در بازار مورد تبادل و خرید و فروش قرار می‌گیرند. ثاقب می‌افزاید که زنان را بر اساس زیبایی و جوانی خرید و فروش می‌کنند. بهای یک دختر نوجوان ۱۵ ساله عمدتاً از یک زن ۴۰ ساله بیش‌تر است. گاهی بهایی که برای یک زن پرداخت می‌شود از قیمت یک گوسفند کم‌تر است. برخی از مردان زنان را می‌فروشند چرا که یا فقیر هستند یا می‌خواهند با زن دیگری ازدواج نمایند که جوان‌تر و زیباتر است. برخی از مردان زنان را با فرزندان دختر می‌فروشند. گفتنی است که یک محقق به نام کریم پاکزاد که در انستیتوی روابط بین‌المللی و استراتژیک فرانسه کار می‌کند گفته‌های حمیرا ثاقب را تأیید نموده است.

اما از دیگر ستم‌هایی که بر زنان افغان روا می‌شود می‌توان از سوء استفاده‌ی جنسی چه در افغانستان و چه در خارج از آن سخن گفت. تعداد زنان افغان که در ایران، پاکستان، امارات متحده‌ی عربی و دیگر کشورهای منطقه مورد سوء استفاده‌ی قرار می‌گیرند بیش‌مار است. یک گزارش رسمی دولت امارات متحده‌ی عربی که در اول اردیبهشت منتشر شد نشان می‌دهد که ۹۰٪ زنان مهاجره‌ی که به این کشور می‌آیند در معرض سوء استفاده‌ی جنسی قرار می‌گیرند. دولت جمهوری اسلامی ایران نه فقط زنان افغان را در معرض بی‌حقوقی مطلق قرار داده است بلکه "قانوناً" علیه زنان افغان ساکن ایران اقداماتی انجام می‌دهد و حتا به زنان ایرانی که با مردان افغان ازدواج کرده‌اند فشار می‌آورد. رژیم نژادپرست جمهوری اسلامی در سال‌های اخیر بسیاری از مهاجران افغان را از ایران اخراج کرده است. در میان اخراج‌شدگان کم نبودند خانواده‌هایی که در آن‌ها زن ایرانی و مرد افغان بوده‌اند. حجت‌الاسلام قربانی، قاضی دیوان عالی جمهوری اسلامی می‌گوید که بر اساس ماده ۱۰۶۰ قانون مدنی، ازدواج زن ایرانی با تبعه

مردم افغانستان بیش از سه دهه است که گرفتار مصیبت جنگ داخلی و تجاوز ارتش‌های خارجی هستند و در این میان زنان بیش از دیگر اعضای جامعه در معرض انواع گوناگون خشونت و حق‌کشی قرار دارند.

رسانه‌های بزرگ که توانایی آن را دارند که خبرها را در سطحی گسترده پخش نمایند، به ندرت دست به این کار می‌زنند تا شاید شکست ارتش‌های متجاوز ناتو و در رأسشان آمریکا را لاپوشانی کنند که به تنهایی مسئولیت مستقیم بیش از یک دهه‌ی اخیر جنگ و خون‌ریزی را بر عهده دارند. آن‌ها با حمایت از مزدوران اسلامگرا به نام طالبان که "مبارزان آزادی" نامیده می‌شدند چرا که با رقبای روس در دوران اتحاد شوروی و تجاوز آن کشور به افغانستان می‌جنگیدند، مسئولیت دو دهه پیش از آن را نیز غیرمستقیم به دوش می‌کشند.

روز ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ خبرگزاری فرانسه (فرانس پرس) خبری را منتشر کرد که نفس را در سینه‌ی هر آن کس که هنوز ذره‌ای انسانیت دارد حبس نمود. بر اساس این خبر پدری در یک روستای ولایت بادغیس واقع در شمال غربی افغانستان در اواخر ماه آوریل، حدود یک هفته پیش از انتشار خبر، سی صد نفر را گردهم می‌آورد تا در حضورشان دختر خود را با سه گلوله اعدام نماید. علت این قتل که در زمره‌ی "قتل‌های ناموسی" برشمرده شده، این بوده که حلیمه با پسردهایی یا عموی خود نزد عشق باخته و تصمیم شجاعانه‌ی فرار با او را گرفت. شرف‌الدین شرف، رئیس پلیس ولایت بادغیس به خبرگزاری فرانسه گفت که پدر این زن به این خاطر چنین تصمیمی را گرفت که او دارای همسر و دو فرزند است، اما شوهرش در ایران به سر می‌برد. یک رسانه‌ی خبری دیگر به نام صدای افغان (آوا) روز ۴ اردیبهشت خبر داد که ملاحی شورای محلی منطقه "کوکسایل" ولسوالی یا فرمانداری آب‌کمری ولایت (استان) بادغیس حکم سنگسار یک زن جوان بیست و پنج ساله را به جرم فرار با یک مرد "اجنبی" صادر نمودند. احتمالاً این همان زن است که به گزارش آوا توسط پدر و برادر بزرگش تیرباران شد ضمن این که سازمان عفو بین‌الملل محل اعدام زن جوان را تأیید کرده است. از سوی دیگر شرف به فرانس پرس گفته است که یکی از بستگان پدر این زن که قرآن تدریس می‌کند به او گفته است که حکم اسلام برای چنین زنی مرگ است.

یک زن مدافع حقوق بشر که فیلمی از اعدام حلیمه دیده است به فرانس پرس گفت که او را وادار کردند که دو زانو روی زمین بنشیند. روی سرش یک چادر بلند انداخته بودند. ملایی شروع به خواندن آیاتی از قرآن کرد و سپس پدرش با یک کلاشینکوف از فاصله‌ی پنج متری سه گلوله از پشت به او شلیک نمود. این زن که نخواست نامش فاش گردد افزود که یکی از طالبان به ملاحی منطقه دستور داده است که حکم مرگ حلیمه را صادر نمایند. ملاحا در ابتداء مرگ با سنگسار را تجویز نمودند اما سپس گفتند که به علت فراری بودن معشوق حلیمه، می‌توان او را با گلوله کشت، چرا که هر دو می‌بایستی با هم سنگسار می‌شدند. حلیمه را در حالی که مرگ محکوم کردند که بر اساس همان مقررات ضدبشری اسلامی هیچ مدرکی دال بر "زنا" نداشتند و به علاوه شوهر حلیمه خواسته بود که او را اعدام نکنند.

آوا روز ۲۶ فروردین گذشته خبر داد که در همان ولایت یا استان بادغیس یک زن جوان خودسوزی کرد و ۹۸٪ بدنش سوخت. صغورا که فقط ۱۸ سال داشت برای اعتراض به خشونت خانوادگی و ازدواج اجباری دست به این کار زد. چرا که چهار ماه پیش از آن خانواده‌ی پدسالار صغورا او را بدون رضایتش شوهر داده بودند. همین رسانه روز ۲۱ اردیبهشت خبر داد که یک زن جوان ۱۹ ساله به نام فرزانه توسط نامزدش به قتل رسید چرا که پدر فرزانه با وصلت آنان مخالف بود و نامزد فرزانه برای انتقام او را کشت. یک زن جوان ۲۵ ساله به نام رحیمه نیز چند روز پیش از آن در هرات مرگ موش خورد و جان باخت چرا که شوهر و بستگان شوهرش با او بدرفتاری می‌کردند. آوا همچنین خبر داد که در فروردین ماه دو دختر ۱۷ و ۱۸ ساله در ولایت یا استان جوزجان خودکشی کردند. آوا تأکید می‌کند که علت خودکشی زنان و دختران در افغانستان اغلب مشکلات خانوادگی است. این خودکشی‌ها گاهی پس از شکنجه‌ی اعضای مرد خانواده صورت می‌گیرند. برای مثال مسئولان امنیتی هرات گفتند که روز ۲۱ فروردین ۱۳۹۲

در افغانستان دین علیه زنان جنایت می کند، دولت حمایت می کند

خارجی "به اجازه دولت منوط است" تا "امنیت کشور" حفظ گردد! تازه اگر دولت اجازه دهد که زن ایرانی با مرد خارجی ازدواج کند، فرزندان آنان باید تا ۱۸ سالگی صبر کنند تا بتوانند تقاضای تابعیت نمایند.

در افغانستان مانند دیگر کشورهای جهان این فقط دین اسلام و مقررات ضدانسانی آن نیست که مسئول این همه جنایت، ستم و بی حقوقی زنان است. دولت به عنوان یک رکن اساسی دیگر قدرت مسئول تمام اجحافات است که زنان افغانستان قربانی ایشان هستند. زنان فقط در مناطقی که زیر نفوذ طالبان است سنگسار نمی شوند و مورد خشونت اعضای مرد خانواده ی خود قرار نمی گیرند. این چنین است که عبدالمجید شکیب، رئیس شورای ولایتی بادغیس می گوید که مسئولان و نهادهای امنیتی می دانند که پدر حلیمه که وی را در حضور سی صد نفر تیرباران کرد، کجاست، اما هیچ اقدامی نمی کنند. مقامات پلیسی هرات نیز به خوبی در جریان خشونت هایی که شوهر و بستگان رحیمه کردند، بوده اند اما هیچ کاری برای جلوگیری از آن ها نکردند تا این که سرانجام او تصمیم گرفت با خوردن مرگ موش به زندگی خود پایان دهد. اما چرا پلیس و نیروهای امنیتی برای جلوگیری از خشونت علیه زنان کاری نمی کنند؟ علت ساده است. دین در افغانستان مانند سراسر جهان در خدمت دولت است، به ویژه این که شکست سیاست های متجاوزانه در ده ساله گذشته اکنون این راه را در برابر حمید کرزای گذاشته است که با وساطت امیر قطر با طالبان به مذاکره بنشیند و سخن از دولتی ائتلافی با آنان است.

دین و مظاهر آن انسان ها را به بند می کشد و از آنان می خواهد که بنده ی شکرگزار و مطیع خدا باشند و بهشت و حوربانش را در جهانی دیگر در

انتظار بنشینند. دولت ها نیز که خود باعث و بانی تمام ناهنجاری ها و هرج و مرج های حاکم بر زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی هستند برای دفاع از منافع طبقه ی غالب که در عصر کنونی در تمام کشورهای طبقه ی سرمایه داری ست از اعضای جامعه می خواهند که فرمانبردار فلان رئیس جمهور یا بهمان رئیس دولت باشند. عده ای نیز هستند که هنوز شهامت برخورد قاطع را با مسئله ی دین ندارند و اگر فردا در افغانستان یا ایران عده ای مانند زنان بخواهند با مسئله ی دین به صورتی ریشه ای برخورد کنند و تصمیم بگیرند مساجد و تکایا و دیگر مراکز خرافه پرستی را بر سر آوندها و مفتی ها خراب کنند یا سنگ سنگ آن ها را برچینند تا بتوانند با آن ها مدرسه، تئاتر و کانون های تفریحی بسازند، سر می رسند و می گویند: نباید با احساسات مذهبی مردم بازی کرد! همین محافظه کاری ها بود که اجازه نداد در سده ی گذشته ی میلادی بتوان با مسئله ی دین به عنوان رکنی از اعمال قدرت در کشورهای مختلف جهان برخورد کرد تا این که کار به جایی رسید که فردی به نام ولادیمیر پوتین، عضو بلندپایه ی دستگاه جاسوسی دولت شوروی سابق موسوم به کا. گ. ب. امروز به عنوان رئیس جمهور روسیه به دست بوس کشیشان دستگاه مذهبی ارتدوکس برود. بدیهی ست که فردی مانند او و هزاران تن مانند او یک شبه دینمدار نشدند. واقعیت این است که در روسیه از دهه ی چهل سده ی گذشته میلادی، دولت "سوسیالیستی" این گفتار مارکس را که "دین افیون توده هاست" به دست فراموشی سپرد و دوباره به کلیسای ارتدوکس و اسقف هایش پر و بال داد و صلح و صفا را بین دین و دولت به ضرب انحلال اتحادیه ی خدانباوران دوباره مستقر کرد. افغانستان امروز و تجربیات تمام دولت ها، چه در گذشته و چه در حال نشان می دهند که دین و دولت به عنوان دو رکن اصلی قدرت سدهای اصلی علیه رهایی بشریت هستند و رهایی انسان، رهایی زن و مرد، با وجود هر دو یا یکی از این دو امکان پذیر نیست.

(نادر مرتضوی)

مراسم های اول ماه مه و ...

است هر تشکل کارگری را که خود کارگران و یا فعالان کارگری ایجاد کرده اند در نطفه خفه کند . چنانچه نتوانسته باشد مانع از شکلگیری تشکل کارگری شود ، آنگاه با سرکوب و شلاق و زندان کارگران پیشرو و فعالان کارگری سعی می کند آن را قطع و مفع کند و اگر باز هم موفق نشد می کوشد با شیوه های رذیله های از تطمیع و تهدید گرفته تا نفوذ دادن عوامل خود در این تشکلهای ایجاد اختلاف و تفرق کند، آن را از درون تهی ساخته یا از هم بپاشاند! به هر رو اگر بخواهیم پسرفت هایی را که در اول ماه مه شاهد آن بودیم جبران و آن را به پیشرفت تبدیل کنیم هیچ راه دیگری نداریم جز آنکه به کارگران که تشنه آگاهی و سازماندهی هستند مراجعه کنیم. وجدانه به سازماندهی کارگران در محل کار و تولید روی آوریم و هسته های سرخ و کمیته های کارخانه را ایجاد و تکثیر کنیم. جز این باشد، این پسرفت ها تمدید و تشدید خواهد شد و جنبش کارگری را منجمد در عرصه برگزاری مراسم های اول ماه مه بیش از این به عقب خواهد برد. البته این موضوع را نیز باید در نظر داشت که اوضاع سیاسی کشور و تحولاتی که در عرصه سیاسی کشور به وقوع بپیوندد می تواند تأثیرات مستقیمی نیز بر جنبش کارگری بگذارد. فرضاً تحولات سیاسی احتمالی در درون حکومت به نحوی که طبقه حاکم در کنترل جامعه دچار ضعف و ناتوانی شود یا از دامنه سرکوب و خفقان کاسته و گشایشی در فضای سیاسی جامعه ایجاد شود و یا مهتر از این ها چنانچه جامعه دچار تحولات سیاسی انقلابی شود، در چنین موقعیتی جنبش کارگری می تواند این پسرفت ها را به سرعت جبران کند.

* بند کار- درمانی زندان مرکزی تبریز، یکی از بندهای سه گانه متادون این زندان است که زندانیان روزانه باید هشت ساعت در کارگاه های تریکو بافی و کفافی زندان کار کنند که در ازای آن تنها دو هزار تومان مزد می گیرند. این در حالی ست که تولیدات کارگران زندانی، در فروشگاه های بزرگ در مناطق مرکزی تبریز به قیمت های هنگفتی به فروش می رسند.

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

"از اعتصاب کارگران کارخانه نی شکر هفت تپه حمایت کنیم" عنوان اطلاعیه ای ست که سازمان در تاریخ ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۲ انتشار داد. در این اطلاعیه چنین می خوانیم:

اعتصاب یکپارچه کارگران کارخانه نی شکر هفت تپه که از صبح روز گذشته آغاز شده بود امروز نیز ادامه یافت. کارفرمای این کارخانه علاوه بر عدم اجرای طرح طبقه بندی مشاغل که یکی از خواسته های قبلی کارگران بوده است، حقوق فروردین ماه کارگران را نیز نپرداخته است. روز گذشته زمانی که کارگران فیش حقوقی خود را گرفتند متوجه شدند که ۲۵ درصد افزایش حداقل دستمزد برای سال جاری نیز در فیش های حقوقی آن ها منظور نشده است. پس از آنکه کارگران نی شکر هفت تپه در اعتراض به این موارد متحداً دست از کار کشیدند، مدیریت کارخانه صبح امروز در میان کارگران اعتصابی حاضر شد تا با مذاکره و وعده های توخالی، کارگران را به سر کار بازگرداند. این مذاکرات اما حاصلی برای کارگران دربرداشت. اعتصاب کارگران کارخانه نی شکر هفت تپه امروز هم ادامه یافت. کارگران اعلام کردند تا رسیدن به مطالبات خود و قبل از همه اعمال بی کم و کاست ۲۵ درصد افزایش حداقل دستمزد به اعتصاب ادامه خواهند داد.

در ادامه اطلاعیه به افزایش سرسام آور قیمت ها، ناچیز بودن دستمزد های کارگری و نیز خود داری کارفرمای کارخانه نی شکر هفت تپه از افزایش ۲۵ درصد حداقل دستمزد کارگران این کارخانه اشاره شده و در ادامه چنین آمده است:

کارفرمای کارخانه نی شکر هفت تپه صریحاً به کارگران این کارخانه گفته است؛ حد اقل دستمزد را ۲۵ درصد اضافه نخواهد کرد، اگر بخواهد چیزی به حد اقل دستمزد اضافه کند رقمی بین ۱۰ تا ۱۵ درصد خواهد بود.

این زورگویی آشکار کارفرمای کارخانه نی شکر هفت تپه با اعتراض شدید و اعتصاب یکپارچه کارگران این کارخانه روبرو شده است. کارگران مبارز هفت تپه پیش از این بارها و بارها نشان داده اند که با اتحاد و اعتصاب و استفاده از اشکال متنوع مبارزه، می توانند کارفرما و حامیان وی را به عقب نشینی وادار نمایند و تمام مطالبات خود را متحقق سازند.

در پایان اطلاعیه، سازمان ضمن حمایت از اعتصاب کارگران کارخانه نی شکر هفت تپه، خواهان تحقق فوری کلیه مطالبات کارگران شده و سایر کارگران را نیز به حمایت عملی از اعتصاب کارگران نی شکر هفت تپه فرا خوانده است.

زنده باد اعتصاب کارگران کارخانه نی شکر هفت تپه



قامت بلند کارگران مس خاتون آباد در اعتصاب

مس خاتون آباد برای تحقق مطالبات بر حق شان به تجمع و اعتصاب روی می آورند. و باز این اولین بار نیست که کارگران این مجتمع با سرکوب یگان های ویژه مواجه شده اند. طی ده سال گذشته کارگران مجتمع مس خاتون آباد برای تحقق خواست ها و مطالبات شان بارها به حرکت های اعتراضی از تجمع گرفته تا راه پیمایی و اعتصاب روی آورده اند و هر بار نیز با یورش وحشیانه نیروهای امنیتی و یگان های ویژه سرکوب روبرو شده اند.

هنوز یاد کشتار کارگران خاتون آباد در خاطره ها زنده است و هر ساله در ۴ بهمن ماه یاد آنان از طرف فعالین کارگری گرامی داده می شود. در اواخر دی ماه سال ۱۳۸۲ با پایان یافتن کار ساختمان مجتمع ذوب مس خاتون آباد در شهر بابک کرمان، حدود ۲۰۰ نفر از کارگران این مجتمع اخراج شدند. در اعتراض به این اقدام کارفرما کارگران اخراجی همراه با خانواده هایشان ابتدا دست به تجمع و اعتصاب زدند. با به نتیجه نرسیدن اعتصاب، کارگران جاده خاتون آباد به شهر بابک راه بستند. تداوم حرکت اعتراضی کارگران در روز سوم بهمن با حمله نیروهای گارد مواجه شد. لشکرکشی نیروهای سرکوبگر رژیم با مقابله یکپارچه کارگران و توده های مردم مواجه شد و به صورت یک جنگ و گریز همه جانبه به شهر بابک کشیده شد. مردم و کارگران خشمگین به فرمانداری و بانک ها حمله کردند. در این جنگ و گریز نابرابر، شهر بابک به حالت نیمه تعطیل درآمد. حرکت اعتراضی کارگران همراه با خانواده هایشان روز ۴ بهمن نیز ادامه یافت. اما این بار تجمع کارگران از زمین و هوا توسط نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی به رگبار گلوله بسته شد و در نتیجه ۴ نفر از کارگران این مجتمع به نام های مومنی، ریاحی، مهدوی و جاویدی و همچنین یک دانش آموز به نام پور امینی کشته و ده ها نفر دیگر نیز زخمی شدند.

از آن زمان تا کنون، کارگران مس خاتون آباد برای احقاق حقوق مسلم شان به شکل های گوناگون در حال مبارزه و پیکار هستند. معضل قراردادهای موقت، پیمانی و کار کردن زیر نظر شرکت های واسطه ای صرفا معضل کارگران مجتمع ذوب مس خاتون آباد نیست. ۸۰ درصد کارگران ایران از طریق همین شرکت های پیمانکاری و بدون برخورداری از کمترین حق و حقوقی مشغول به کار هستند. شرکت های پیمانکاری نه فقط در نقش دلال های مفتخور، بخشی از حاصل دسترنج کارگران را مفت و مجانی به جیب می زنند، بلکه مانع از آن هستند که کارگران از حقوق ناچیزی که حتی در قانون کار نیز به رسمیت شناخته شده برخوردار گردند. طی سال های گذشته بخش وسیعی از اعتراضات و اعتصابات در مراکز تولیدی با خواست مشخص کارگران برای لغو قراردادهای موقت، برچیده شدن بساط شرکت های پیمانکاری و انعقاد قرارداد مستقیم صورت گرفته اند.

اعتصابات چند باره دو سال پیش کارگران شرکت های پیمانکاری پتروشیمی امیرکبیر به همراه کارگران پیمانی پتروشیمی بندر امام و تعداد دیگری از کارگران پتروشیمی های منطقه ویژه اقتصادی ماهشهر، از جمله شاخص ترین اعتصابات کارگران شرکت های پیمانکاری طی سال های اخیر بوده است. قراردادهای موقت و کارکردن از طریق شرکت های واسطه ای و پیمانکاری آنچنان شرایط نا امنی را برای کارگران ایجاد کرده است که هم اکنون نیز در بسیاری از مراکز تولیدی وجه غالب اعتراضات و اعتصابات کارگری با خواست مشخص حذف قراردادهای موقت، برچیده شدن بساط شرکت های پیمانکاری و بستن قراردادهای مستقیم صورت می گیرد.

طی سال های گذشته به رغم سرکوب عریان جنبش کارگری و به رغم گسترش یورش یگان های ویژه سرکوب به تحصن، اعتصاب و تجمعات اعتراضی کارگران، نه تنها این جنبش از مبارزه برای تحقق خواست هایش عقب نشینی نکرده است، بلکه با همه تنگناهایی که کارگران ایران با آن مواجه هستند، این جنبش همچنان در حال قد کشیدن است. اعتصاب کارگران ذوب مس خاتون آباد نمونه آشکاری از حرکت روبه جلوی جنبش کارگری ایران است. کارگران مجتمع ذوب مس سرچشمه برای تحقق مطالبات شان در شرایطی به اعتصاب مجدد و تعطیلی چهار روز کارخانه روی آورده اند، که لافل طی همین یک ماه گذشته کارگران مراکز تولیدی متعددی از جمله کارگران کارخانه نورد لوله صفا، کارگران کارخانه قند و تصفیه شکر اهواز، کارگران کارخانه فارسیت دورود، کارگران راه آهن یزد و کارگران کارخانه کاشی رویال سمنان نیز در مقابل استانداری و فرمانداری ها دست به تجمع زدند.

در واقع گسترش حرکت های اعتراضی کارگران برگرفته از واقعیت های عینی جامعه است. واقعیتی که به صورت بحران های ژرف اقتصادی و اجتماعی تمام ارکان نظام را فرا گرفته است. هم اکنون، بسیاری از مراکز تولیدی تعطیل و یا با ظرفیت پایین فعال هستند. کارگران در معرض اخراج و بیکارسازی های گسترده قرار دارند. گرانی به صورت روزانه و پرشتاب تر از پیش در حرکت است و هیچ چشم اندازی نیز برای متوقف شدن آن متصور نیست. در چنین وضعیتی که دستمزد کارگران کمتر از یک چهارم خط فقر موجود در جامعه است، کارگران با تپی تر شدن هرچه بیشتر سفره هایشان مواجه هستند.

وضعیت موجود چیزی نیست که از چشم حاکمان طبقه حاکم دور مانده باشد. سران جمهوری اسلامی که بیش از هر کسی بر موقعیت بحرانی و شرایط دشوار خود واقف هستند، سرکوب کارگران و دیگر نیروهای اجتماعی را تنها راه بقاء خود می دانند. آنچه مسلم است این سلاح سرکوب رژیم نیز برای همیشه قادر به کنترل اعتراضات کارگری و حرکت اعتراضی توده های مردم نیست و خواهد بود.

اعتصاب کارگران مجتمع ذوب مس خاتون آباد بار دیگر نشان داد که طبقه کارگر ایران این ظرفیت و توانایی را دارد تا جهت تحقق مطالبات خود بر قدرت تر از پیش وارد میدان کارزار با دشمن طبقاتی خود شود.

مرگ بیش از هزار کارگر بنگلادشی در زیرآوار نظم سرمایه

روز ۴ اردیبهشت مصادف با ۲۴ آوریل، در شرایطی که طبقه کارگر در مقیاس جهانی خود را برای برگزاری پرشکوه جشن های اول ماه مه آماده می کرد، خیرگزاری ها از آوار شدن یک مجتمع نساجی هشت طبقه در حومه داکا پایتخت بنگلادش خبر دادند. خبری فاجعه بار که عمق جنایت و اوج وحشیگری نظام سرمایه داری و صاحبان سرمایه را علیه کارگران به نمایش گذاشت. مجتمع "رعنا پلازا" با پنج مرکز تولیدی پوشاک که بیش از ۳ هزار کارگر که عمدتاً زن بودند در یک لحظه بر سر کارگران آوار شد.

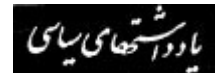
هرچند برای صاحبان سرمایه خبر فوق بسیار ساده بود. اما برای کارگران جهان و برای تمام انسان هایی که برای ساختن یک دنیای بهتر، دنیایی عاری از استثمار و ستم طبقاتی مبارزه می کنند، فرو ریختن این مجتمع تولیدی پوشاک بر سر هزاران کارگر، یک جنایت آشکار بود.

به همان اندازه که کشته شدن صدها کارگر برای نظام سرمایه داری اتفاقی ساده و معمولی بود، وقوع این فاجعه هولناک، کارگران جهان را آنهم در آستانه فرا رسیدن جشن همبستگی اول ماه مه در بهت و ماتم فرو برد.

خبر فرو ریختن مجتمع "رعنا پلازا" آنچنان شک آور بود که به سرعت برق و باد در سراسر جهان پیچید. تعداد قربانیان این فاجعه، در بدو امر ۲۵۰ کشته، بیش از ۱۰۰۰ زخمی و زیر آوار ماندن صدها کارگر دیگر اعلام گردید. در ششمین روز حادثه، آمار کشته شدگان ۳۸۰ و سپس در روزهای بعد، به غیر از انبوه پیکرهایی که هنوز زیر خروارها آوار مدفون مانده بودند، ۵۴۰ نفر اعلام شد.

با گذشت بیش از دو هفته، هنوز هم بیرون کشیدن اجساد قربانیان از زیر خروارها آوار همچنان ادامه دارد. تا روز پنجشنبه ۱۹ اردیبهشت، شمار اجساد بیرون کشیده از زیر آوار توسط مقام های مسئول محلی ۹۱۲ تن اعلام شد که ۶۴۸ تن از این اجساد به خانواده ها تحویل داده شده اند، برخی هنوز شناسایی نشده اند و برخی دیگر نیز به صورت گمنام از سوی دولت به خاک سپرده شده اند. و بالاخره طبق آخرین خبرهایی که روز دوشنبه ۲۳ اردیبهشت از طرف مقام های مسئول این کشور انتشار یافت، تعداد کشته شدگان ۱۱۳۰ نفر اعلام شده و حدود ۲۵۰۰ نفر نیز توسط گروه های امداد نجات یافته اند.

این اولین بار نیست که طبقه سرمایه دار بنگلادش در همدستی با سرمایه داری جهانی چنین جنایت هولناکی را علیه کارگران محروم این کشور رقم زده است. روز چهارشنبه ۱۸ اردیبهشت ماه، یعنی درست ۱۴ روز پس از فاجعه فرو ریختن مجتمع پوشاک "رعنا پلازا" وقوع آتش سوزی در یک ساختمان دیگر تولید پوشاک نیز، منجر به مرگ هشت تن شد. ۶ ماه پیش نیز در حادثه ای مشابه، بیش از ۱۵۰



مرگ بیش از هزار کارگر بنگلادشی در زیرآوار نظم سرمایه

کارگر بنگلادشی در آتش سوزی کارخانه "وال مارت" متعلق به یک شرکت آمریکایی جان خود را از دست دادند.

اتفاقاتی از این دست کم و بیش در بسیاری از کشورهای جهان ممکن است صورت گیرد، اما این حادثه در بخشی از کشورهای آسیایی به امری روئین برای صاحبان سرمایه تبدیل شده است. کشورهای که به دلیل دست یابی به نیروی کار ارزان، عملاً به مراکز استثمار شدید کارگران و سودبری بیش از حد بنگاه های سرمایه داری در عرصه داخلی و جهانی تبدیل شده اند.

بنگلادش از جمله کشورهای آسیایی است که به دلیل نیروی کار ارزان و هزینه های بسیار کم تولید پوشاک، مورد توجه سرمایه جهانی و بسیاری از فروشگاه های زنجیره ای تولید لباس قرار گرفته است. تا جایی که سهم درآمد حاصل از تولید پوشاک در این کشور معادل ۲۰ میلیارد دلار یعنی ۹۰ درصد درآمد صادراتی این کشور در سال است.

هم اکنون دستمزد ماهانه دوزندگان لباس های فروشگاه های زنجیره ای و ممتول جهان در مراکز تولیدی بنگلادش زیر ۴۰ دلار است. دستمزدی که حتی کمتر از قیمت فروش یک دست لباس معمولی تولید شده است. البته نفع سرمایه جهانی و واسطه های داخلی آنها، صرفاً در خرید نیروی کار ارزان نیست. عدم فراهم ساختن تجهیزات لازم و عدم ایجاد حداقل شرایط ایمنی کار از جمله دیگر عرصه های غارتگری و سودهای کلان صاحبان سرمایه در اینگونه کشورهای آسیایی و آفریقایی است.

کارگران بنگلادش و به طور اخص کارگران زن این کشور، هم اکنون در کارگاه هایی کار می کنند که اغلب در زیر زمین هستند و از حداقل امکانات ایمنی نیز برخوردار نیستند. مجوز ساخت مجتمع هشت طبقه "رعنا پلازا" که در تاریخ ۴ اردیبهشت (۲۴ آوریل) بر سر بیش از دو هزار کارگر بنگلادشی آوار شد، فقط برای ایجاد یک ساختمان پنج طبقه صادر شده بود. مالک ساختمان و صاحبان پنج مرکز تولیدی پوشاک در این مجتمع، برای سودبری بیشتر و صرفه جویی در پرداخت هزینه های جانبی، از جمله خرید زمین، آب، برق و دیگر تجهیزات ایمنی بدون توجه به استحکام و زیر ساخت مجتمع فوق، سه طبقه دیگر نیز به آن اضافه کردند. افزون بر این، صاحبان مراکز تولیدی پوشاک "رعنا پلازا" به هشدارهای ایمنی کارگران نیز توجه نکردند. در روزهای قبل از حادثه، کارگران و پلیس محلی با توجه به ترک های حادث شده در ستون های مجتمع، نسبت به مسئله ایمنی و فرو ریختن این ساختمان هشت طبقه هشدار داده بودند. اما، مالک ساختمان و صاحبان پنج کارگاه تولیدی متمرکز در این مجتمع از آنجا که جز به کسب سود بیشتر فکر نمی کنند، همه این هشدارها را نادیده گرفتند و

عملاً متجاوز از هزار کارگر را به کام مرگ فرستادند.

خرید نیروی کار ارزان در بنگلادش، سبب شده تا بسیاری از شرکت های اروپایی و آمریکایی، این کشور را برای تولید پوشاک خود انتخاب کنند. هزینه تولید پوشاک در این کشور حتی از کشور چین نیز به مراتب پایین تر است. فروشگاه های ممتول و زنجیره ای پوشاک از طریق صدور سرمایه و ابزارهای تولید به کشورهای آسیایی از جمله بنگلادش با استثمار شدید کارگران و کسب ارزش اضافه تولید شده توسط نیروی کار ارزان، بیشترین سودبری را طی سال های اخیر داشته اند. و صد البته طبقه سرمایه دار داخلی نیز به عنوان شریک و همدست سرمایه جهانی تا آنجا که توانسته است بر شدت استثمار و تحمیل جنایاتی از این دست بر کارگران این کشور افزوده است.

بیکاری، سرکوب، بی حقوقی، نیروی کار فوق العاده ارزان و عدم وجود تشکل های کارگری از جمله سندیکاها و احزاب سیاسی کارگری پر قدرت که بتوانند از منافع و مطالبات کارگران دفاع کنند، عملاً شرایط استثمار شدید کارگران و سودبری بیش از حد سرمایه جهانی را در پاره ای از کشورهای آسیایی و آفریقایی فراهم کرده است. لازم به ذکر است که پس از این قتل عام وحشیانه کارگران و مبارزات گسترده طبقه کارگر بنگلادش، دولت این کشور اجازه داده است که کارگران کارخانه های نساجی بدون اجازه گرفتن از سرمایه داران سندیکا تشکیل دهند.

طبیعتاً برای تراست ها و شرکت های زنجیره ای اروپایی و آمریکایی هرگز امکان چنین سودبری کلانی در مراکز تولیدی کشورهای خودشان نیست. تفاوت کلان دستمزد کارگران در این کشورها نسبت به دستمزد کارگران کشورهای آسیایی و آفریقایی، آگاهی کارگران این کشورها نسبت به حق و حقوق صنفی شان، وجود سندیکاها و پر قدرت جهت دفاع از منافع صنفی کارگران و مهمتر از همه دست آوردهای مبارزاتی کارگران طی صد و پنجاه سال گذشته که قوانینی را به نفع کارگران در کشورهای اروپایی و آمریکایی نهادینه کرده است، عملاً راه یکه تازی طبقه سرمایه دار را در این کشورها در محدودهای بسته است. در عوض، با جهانی شدن هر چه بیشتر مناسبات سرمایه داری و فراهم شدن تسهیلات لازم جهت صدور سرمایه به

کشورهایی با نیروی کار ارزان، شرایط لازم و مطلوب برای شرکت های بزرگ و زنجیره ای امپریالیستی جهت استثمار شدید کارگران و سودهای بسیار کلان، در کشورهای آسیایی و آفریقایی فراهم شده است. عوارض اولیه این سودبری کلان و حرص و آز بی حد و حصر شرکت های امپریالیستی که توسط سرمایه جهانی با همدستی دولت ها و واسطه های داخلی شان به کارگران کشورهای آسیایی و آفریقایی تحمیل شده است، قربانی شدن مداوم کارگران در آتش سوزی ها و فرو ریختن مراکز تولیدی پوشاک است. مراکزی که فاقد هرگونه تجهیزات لازم ایمنی هستند.

قربانی شدن صدها کارگر زن و مرد در زیر آوار مجتمع نساجی "رعنا پلازا"، سبب برانگیختن خشم کارگران و توده های مردم بنگلادش شد. بنگلادش از جمله کشورهای آسیایی بود که مراسم همبستگی جهانی روز کارگر در این کشور به روز اعتراض عمومی کارگران و توده های زحمتکش نسبت به این جنایت هولناک نظم سرمایه تبدیل گردید و ده ها هزار کارگر در صفوف به هم فشرده خواهان مجازات عاملین این جنایت از جمله مالک ساختمان "رعنا پلازا" شدند. به رغم اینکه کارگران بنگلادش روز اول ماه مه را به روز اعتراض عمومی نسبت به مرگ صدها کارگر بنگلادشی تبدیل کردند و خواهان مجازات مالک این مجتمع تولیدی پوشاک شدند، اما جنایت فوق صرفاً حاصل سودبری یک یا چند فرد نیست و نخواهد بود. مرگ صدها کارگر بنگلادشی که زیر آوار یک مجتمع نساجی هشت طبقه مدفون شدند و یا دیگر کارگرانی که هر چند وقت یک بار در همین کشور و یا در دیگر کشورهای آسیایی و آفریقایی قربانی حرص و آز سرمایه داران می شوند، در واقع قربانیان آوار نظم سرمایه هستند. اگرچه بر اندازی نظم سرمایه و استقرار یک نظام سوسیالیستی راه حل نهایی نجات و رهایی کارگران از وضعیت فلاکت بار موجود است، اما تا زمانی که کارگران این کشورها در همین نظم سرمایه داری به حق و حقوق خود واقف نشوند، در تشکل های صنفی- طبقاتی مربوط به خود متشکل نگردند و تا زمانی که در صفوف به هم فشرده از منابع طبقاتی شان دفاع نکنند و نتوانند به مقابله با تعرضات روزانه طبقه سرمایه در همین نظم موجود برخیزند، در بر همین پاشنه خواهد چرخید.



برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

شماره حساب:
Gironummer 2492097
نام صاحب حساب : Stichting ICDR
IBAN:
NL08INGB0002492097
BIC: INGBNL2A
Amsterdam, Holland

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

http://www.fadaian-minority.org
http://71.18.109.83/

پست الکترونیک :E-Mail

info@fadaian-minority.org

شماره پیام‌گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

در اروپا

0031(0)618622401

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 645 May 2013

احقاق حق خود و اجرای مفاد قراردادهای وعده داده شدند. در پی حمله یگان ویژه سرکوب که به دستور شورای تامین استان کرمان صورت گرفت، دست کم ۱۲ نفر از کارگران معترض بازداشت و ۶۰ نفر هم به جرم "معاونت در تظاهرات" شناسایی شده اند که آنها نیز با خطر بازداشت مواجه هستند.

بیش از ۲۴۰۰ نفر از کارگران که در دو مجتمع مس خاتون آباد و می دوک کار می کنند، تا دو سال پیش از طریق شرکت های واسطه ای و پیمانکاری در این مجتمع کار می کردند. این تعداد از کارگران از دو سال پیش با وعده احمدی نژاد مبنی بر تعطیلی شرکت های واسطه ای و کار زیر نظر شرکت های اصلی، به مجموعه شرکت سرمایه گذاری مس سرچشمه پیوستند. شرکت سرمایه گذاری مس سرچشمه نیز طبق قراردادی که همان زمان با کارگران بست، وعده داد بعد از گذشت یک سال این نیروها را به استخدام رسمی خود در آورد. اما با گذشت ۱۸ ماه از زمان وعده داده شده هنوز هیچ خبری از استخدام این کارگران نیست.

این اولین بار نیست که کارگران مجتمع نوب در صفحه ۱۲

یادداشت‌های سیاسی

قامت بلند کارگران مس خاتون آباد در اعتصاب

روز چهارشنبه ۴ اردیبهشت، کارگران مجتمع نوب مس خاتون آباد در اعتراض به عدم اجرای وعده های مسئولان در باره استخدام این نیروها دست به اعتصاب زدند. حرکت اعتراضی و متشکل حدود ۳۰۰ تن از کارگران با بستن دروازه ورودی مجتمع نوب مس خاتون آباد آغاز و تا روز یکشنبه ۹ اردیبهشت ادامه یافت. با بسته شدن دروازه ورودی این مجتمع طی ۴ روز جلوی ورود هرگونه مواد اولیه به این مجتمع تولیدی گرفته شد و عملاً فعالیت تولیدی کارخانه متوقف گردید.

پس از پنج روز در شامگاه روز ۹ اردیبهشت کارگران اعتصابی با یورش یگان های ویژه سرکوب جمهوری اسلامی مواجه شدند. با حمله نیروهای سرکوب، کارگران اعتصابی به داخل محوطه رفتند و اعتراض شان را به صورت تحسن در داخل مجتمع ادامه داده و خواستار



تلویزیون دمکراسی شورائی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

آغاز پخش برنامه‌های تلویزیونی دمکراسی شورائی

تلویزیون دمکراسی شورائی از روز ۱۵ آبان (۵ نوامبر) پخش برنامه‌های خود را آغاز کرده است. تلویزیون دمکراسی شورائی ادامه‌ی راه و مسیر است که پیش از این رادیو دمکراسی شورائی آن را پیموده و مخاطبان رادیو با آن آشنا می‌باشند. برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورائی از طریق کانال تلویزیونی اندیشه و به مدت ۴ ساعت در هفته پخش می‌شود که دو ساعت آن زنده و دو ساعت دیگر تکرار برنامه‌ها می‌باشد.

ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورائی بدین‌قرار است:

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورائی دوشنبه هر هفته:

ساعت ۳۰ : ۲۲ به وقت ایران

۲۰ به وقت اروپای مرکزی

۱۱ به وقت لس‌آنجلس

و چهارشنبه هر هفته:

ساعت ۳۰ : ۲۱ به وقت ایران

۱۹ به وقت اروپای مرکزی

۱۰ به وقت لس‌آنجلس

این برنامه‌ها به مدت یک‌ساعت از ماهواره هات‌برد و تله‌استارت پخش می‌شود. تکرار برنامه‌ها در روزهای ۴ شنبه و ۵ شنبه هر هفته ساعت دوازدهم ظهر به وقت ایران، ساعت ده صبح به وقت اروپای مرکزی و ساعت یک نیمه شب به وقت لس‌آنجلس خواهد بود. اگر به تلویزیون ماهواره‌ای دسترسی ندارید، می‌توانید از طریق آدرس اینترنتی سایت اندیشه به‌طور زنده و هم‌زمان برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورائی را مشاهده کنید:

www.andishehcom.com

مشخصات ماهواره‌ای کانال تلویزیون اندیشه:

3/4 20000 :Horizontal Symbol Rate 12090:Frequency 25Galaxy :North America
3/4 29900:Symbol Rate 10723 :Frequency ,8Hot Bird :Middle East ,Europe

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورائی